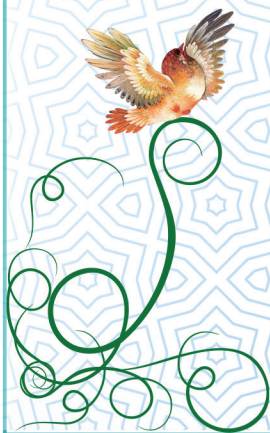


رسالت دانشگاه تربیت معلم  
از دیدگاه شهید رجائی



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام اثر: رسالت دانشگاه تربیت معلم و ویژگی های معلم از دیدگاه شهید رجائی  
تهیه و تنظیم: دفتر نشر و تألیف مرکز بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

تعداد صفحه: ۴۸

وب سایت: <https://bdf.cfu.ac.ir>

## 📌 سخنان شهید رجایی در دانشگاه تربیت معلم / ۳

- ۴ ● تعریف تربیت معلم
- ۶ ● رسالت انقلاب بر دوش معلم
- ۶ ● بچه ها پیامبران آرمان های انقلاب
- ۸ ● محصول خودمان را قبول نداریم
- ۱۲ ● اشاره به پیام امام در مورد اهمیت سواد آموزی
- ۱۳ ● معلم نسخه نمی دهد، بلکه خود نسخه است
- ۱۴ ● ما دلمان برای آن شاگرد ساده و پاک می سوزد
- ۱۵ ● سؤال جامعه از ما
- ۱۸ ● درس ها غیر قابل دفاع هستند
- ۲۴ ● باید به اینجا دانشگاه تدریس فن معلمی گفت نه تربیت معلم
- ۲۶ ● مطالب را از روی دلسوزی می گویم

## 📌 سخنان شهید رجایی در دانشسرای کرمان / ۲۸

- ۲۹ ● تعریف ضد انقلاب
- ۳۳ ● استقلال در طرز تفکر است
- ۳۵ ● چه کسی انقلابی است؟
- ۴۰ ● اهمیت مراکز شبانه روزی
- ۴۲ ● علوم هم فلسفه خاص خود را دارد

## سخنان شهید رجایی در دانشگاه تربیت معلم

عنوان تشکیل جلسه در رابطه با نیاز آموزش و پرورش است. به اعتقاد من قبل از اینکه نیاز آموزش و پرورش مطرح شود، مسئله دانشگاه تربیت معلم و معلم مطرح است. بنابراین پیشنهاد می‌کنم در رابطه با رسالت دانشگاه تربیت معلم و ویژگی‌های معلم صحبت شود. چرا که باز ما نمی‌خواهیم ما را با خودتان به صورت مشتری و فروشنده تلقی کنید و این طور برخورد کنید.

برنامه سال آینده را خیلی زود می‌گویم و اگر چه احتمالاً اکثریت حاضر در جلسه مخالفند؛ ولی به هر حال عقیده من این است که در سال آینده دانشگاه تربیت معلم را منحل کنیم و صادقانه جلوی جامعه بایستیم و بگوییم که ما هنوز برای تربیت معلم برنامه نداریم. به نظر من این به مراتب بهتر است از این که یک کار را که دقیقاً برایمان روشن نیست شروع کنیم.

شکی نیست که ویژگی‌های یک معلم که موضوع این جلسه‌ای است که تشکیل شده است؛ نه در این جلسه بلکه در ده جلسه دیگر هم تمام نمی‌شود. من فکر می‌کنم خود ما الان بهترین نمونه برای بیان ویژگی‌های یک معلم هستیم؛ یعنی به نظر من ویژگی‌های یک معلم از حرف‌هایمان در می‌آید. آیا آن شور و شوق معلمی که می‌شود فهمید و نمی‌شود بیان کرد در ما وجود دارد؟ اگر چنین چیزی وجود داشته باشد این هیچوقت فروکش نمی‌کند، هیچوقت تمام نمی‌شود، هیچوقت در پنج مسئله خلاصه نمی‌شود، هیچوقت اول و دوم پیدا نمی‌کند (اشاره به صحبت‌های قبلی یکی از استادان) و خیلی خیلی هیچوقت‌های دیگر. به نظر می‌آید که این جلسه برای ما و برای هر کس که معلمی را درک کرده باشد می‌تواند شورافزا و شوق‌انگیز باشد و شاید یکی از کوچک‌ترین آثار انقلاب در جامعه ما همین جلسه باشد که مسئولین تربیت معلم جامعه یک بار نشسته‌اند و از خودشان سؤال می‌کنند که ما چه موجوداتی را می‌خواهیم تربیت کنیم؟ چه رسالتی داریم؟ خانم طبری صحبت از انقلاب کردند؛

ولی مسئله را به یک شکلی بیان فرمودند که من شاید از آن برداشت خوبی نکردم؛ برای اینکه بعد جای دیگر نقل می‌کنم برداشتم را توضیح می‌دهم، ببینید اگر برداشت من این باشد و درست باشد باید یک کمی در این رابطه هم تجدید نظر کنیم.

### 📌 تعریف تربیت معلم

ببینید درست است یک انقلابی شده و دگرگونی‌هایی در معیارهای حاکم بر جامعه به وجود آمده است؛ در نتیجه افرادی متناسب با این دگرگونی‌ها و متناسب با وضع جدید باید تربیت کنیم؛ به نظرم اینجا ما نمی‌توانیم از متخصص صحبت کنیم، در حالی که انقلاب در ما اثر نداشته باشد. یعنی به اعتقاد من تربیت معلم نمی‌تواند در رابطه با متخصص تعریف شود؛ تربیت معلم باید در رابطه با معلم متخصص تعریف شود؟ نه! عرض می‌کنم که حالا ممکن است من برداشتم غلط باشد برای اینکه حداقل خودم تصحیح بشوم. خیلی از ما می‌آیند می‌گویند شما چه می‌گویید؟ جامعه یک جامعه انقلابی است. من در تحقیقات و برنامه ریزی که بودم به من می‌گفتند شما چه نوع انسانی می‌خواهید، به ما بگویید تا ما بسازیم. به نظر من هیچکس نمی‌تواند معمار انسان باشد، مگر اینکه خودش انسان باشد. اینکه می‌گویم: مگر اینکه خودش انسان باشد، بهتر است تصحیح بشود. همه انسان هستند، مگر اینکه خودش آن‌گونه انسان باشد؛ یعنی معمار یک ساختمان به نظر من تعریف دارد، کسی است که اندیشه خودش را در رابطه با یک تخصص در یک ساختمان منعکس می‌کند، بعد می‌گویند معمار این ساختمان این است، اما در مورد تربیت معلم آن کس که تربیت می‌شود تا حدود زیادی با آن کس که تربیت می‌کند ارتباط دارد. در حقیقت تو گویی ما یک انتقال وجودی در تربیت معلم و معلم در تربیت محصل می‌کنیم.

بنابراین باید از خودمان پرسیم جامعه ما مشخص است، انقلاب معیارهایش مشخص است، اینکه انقلاب در ما چقدر نقش دارد؟ چقدر ما را دگرگون کرده؟ آن وقت به همان میزان می‌توانیم تعهد قبول کنیم که دیگران را دگرگون کنیم و یا در مسیر

این دگرگونی قرار بدهیم. من با توجه این نکته دوم و با توجه به اینکه معتقدم که معلمی یک مقدار ویژگی و یک مقدار خصلت است، شاید شما که تحصیلاتتان در این رشته هست و متخصص هستید می‌توانید حرفم را فرموله کنید. برگردید به اینکه من معتقد هستم به معلمی به عنوان یک هنر، نه معلمی به عنوان یک فن. گویا اینکه در یکی از جلسات که در بخشی از بخش‌های سمنان بودم، یک معلمی پرسید تو کدام عقیده را داری؟ گفتم من معلمی را به عنوان هنر قبول دارم؛ ولی منکر معلمی به عنوان فن هم نیستم، معتقد هستم اگر یک کسی علاقمند باشد می‌تواند معلم باشد ولی مطمئناً به صورت یک معلم هنرمند نمی‌تواند ظاهر بشود. یکی از اشکالات این جلسه را و به طور کلی اشکال تربیت معلم را در جامعه‌مان در این می‌بینم که اگر خدمت دوستان حاضر جسارت نشود ما یک معلم برجسته در جامعه نداریم. یک معلمی که توانسته باشد بگوید معلمی یعنی من و شیوه تربیت معلم یعنی این. نه اینکه بخواهم شخصیت‌گرایی بکنم که خوب بود یک همچنین چیزی بود این طور می‌شد، به نظر من به علت طبیعت در این کار اگر یک چنین کسی وجود داشت مسئله ما حل بود و ما آنوقت می‌بایستی برویم در خدمت او باشیم و آنچه را که از او پذیرفتیم به عنوان تربیت معلم عمل کنیم. خوب به اعتقاد من معلمی یک خصلت است و من دقیقاً معتقد هستم که این شیوه که ما بچه‌ها را بیاوریم برایشان درس بدهیم اینها بروند خانه، ما هم به خانه برویم، بعد اینها معلم بشوند این امکان ندارد. به این جهت ما در آموزش و پرورش آمده‌ایم معلمی را با اشکالات فراوانی شبانه‌روزی کردیم، واقعاً هم بچه‌ها مقاومت می‌کنند و هم متصدی‌ها حوصله ندارند، دقیقاً به همین علت است که متصدیانی که الان برای تربیت معلم دارند کار می‌کنند اینها کار تربیت معلم را یک تخصص و نه یک رسالت فرض کرده‌اند، به نظر من اگر تربیت معلم یک رسالت باشد، باید همان انتظاری که ما از معلم در کلاس داریم همان را در دانشگاه تربیت معلم عمل کرده باشیم؛ یعنی من فکر می‌کنم که تربیت معلم دقیقاً حداقل شرایطش این است که زندگی مربی و دانشجو به شکلی توأم بشود، من که

می‌خواهم این معلم را تربیت بکنم خودم نمونه عملی یک معلم باشم. یک انقلابی در جامعه شده است و یک سری معیارهایی که جامعه قبول ندارد کنار زده شده است و یک سری معیارهای جدیدی جایگزین آمده است.

### 📌 رسالت انقلاب بر دوش معلم

تنها گروهی که رسالت این انقلاب را می‌توانند به دوش بکشند و از متن جامعه بگیرند، فرموله کنند و بعد به جامعه برگردانند همین‌هایی هستند که ما به آنها معلم می‌گوییم. دلایل زیادی است؛ یکی این است که ماها که سنی از ما گذشته است دقیقاً یک مقداری وابستگی با زندگی گذشته داریم، حالاً بر حسب اینکه چقدر آگاه بودیم این وابستگی کم و زیاد دارد ولی داریم.

### 📌 بچه‌ها پیامبران آرمان‌های انقلاب

اگر ما بتوانیم این جلسه را الان تعطیل کنیم و روی وابستگی‌هایمان به رژیم بحث کنیم خواهیم دید با اینکه ظاهراً معتقد هستیم که در یک جامعه جدید هستیم، بسیاری از وابستگی‌های رژیم گذشته در ما وجود دارد و تحلیل نشده است؛ طرز صحبت‌مان، طرز برخوردمان، طرز لباس پوشیدنمان، طرز ماشین سوارشدنمان، طرز نان خریدنمان، طرز رفتار با خانواده‌مان اگر اینها تحلیل بشود خیلی جاهایش هنوز شاه هست و به اعتقاد من کسانی که خودشان این چنین درگیری را دارند اینها نمی‌توانند پیامبر آرمان‌های این انقلاب باشند، به همین جهت هست که این بچه‌ها که به طور نسبی از ما پاک‌ترند شایستگی این را دارند که معیارهای انقلاب را به جامعه ببرند. خوب اینها حتماً باید در رابطه با معیارهای غلط جامعه‌ای که تا حالا هم گرفته‌اند تصحیح بشوند، البته همین قدر که از ما کوچک‌ترند دلیل نیست که وارسته‌ترند؛ چه بسا از اینها هستند بچه‌هایی که ۱۹ سالشان است و از ما که به چهل یا پنجاه سال داریم وابسته‌تر هستند؛ یعنی کمی سن دلیل نیست ولی در مجموع صدق می‌کند. ما خانه داریم در رابطه با رژیم گذشته خانه داریم. الان هم از ما اگر در معیارهایی که برای خانه داشتن پرسند می‌گوییم انسان بایستی حداقل یک خانه، سه تا چهار

اتاقی داشته باشد، ولی جامعه می‌گوید که همه انسان‌ها را رویشان فکر کنید و ببینید چطوری می‌شود داشته باشند؟ امروز در مورد حقوق ما الان مینا را بر تنظیم زندگی گذشته‌مان کرده‌ایم و می‌گوییم اضافه کار و... در صورتی که آن‌هایی که انقلابی هستند تردید دارند در این مقدار حقوقی که می‌گیرند و دقیقاً معتقد هستند که باید حقوق بر اساس درآمد سرانه باشد و نه بر اساس اینکه تا حالا به ما می‌دادند و حالا بعداً چی، ما ملاک را پولی که تا حالا می‌گرفتیم قرار می‌دهیم بعد می‌گوییم که گندم گران شده است، روغن گران شده، چای و چای ... پس اضافه، در حالی که خیلی مسائل هست که ما باید برگردیم. نسل انقلابی نسل بدهکار است و نه نسل طلبکار یا بی تفاوت، این‌ها را من فکر می‌کنم به بچه‌ها می‌شود گفت، برایشان فرموله کرد و باید اعتراف کرد. من که به سهم خودم هر وقت به تربیت معلم آموزش و پرورش می‌روم آنجا می‌گویم بچه‌ها من به عنوان وزیر آموزش و پرورش اعتراف می‌کنم که به تربیت رژیم گذشته آلوده هستیم و امیدم این است که شما به عنوان یک نسل پاک از این آلودگی‌ها مبرا باشید و بروید به بچه‌های از خودتان کوچکتر که آن‌ها از شما پاک‌تر هستند، این پیام را برسانید تا جامعه ما به انقلاب واقعی برسد و گرنه ما اکثراً بیان‌کننده انقلاب هستیم. نه افرادی که انقلاب واقعاً در آن‌ها نقش داشته و تأثیر کرده و ما را انقلابی کرده است.

پس به نظر من دانشگاه تربیت معلم روی این مطلب فکر بکند، ببیند که اولاً آیا قبول دارد که در این جامعه انقلاب شده یا نه؟ اگر قبول دارد انقلاب شده است آیا واقعاً معیارهای صحیح انقلاب را می‌شناسد یا نه؟ بعداً بیاید ببیند که در اینکه این بچه‌ها حتماً از همه آن‌هایی که سن بالاتری دارند آمادگی بیشتر دارند که این معیار را بپذیرند در این هیچ حرفی نیست، اصلاً وارد این نمی‌شویم. آیا قادر هست به اینکه این معیار را به این بچه‌ها منتقل کند یا نه. یک مسئله کوچکی هست این بچه‌ها آمده‌اند می‌گویند ماهی ۱۴۰۰ تومان به ما بدهید. ما هنوز نتوانسته‌ایم به اینها بگوییم که آقا جان این تفکر، تفکر شاه است. این چیزی است که شاه عمل کرده و دقیقاً در

جامعه‌ای که مردم از خواندن و نوشتن محرومند، تو یک انسان شرافتمند انقلابی نباید بیایی بگویی آقا ۱۴۰۰ تومان به من بدهید.

باید بگویی آقا این ۱۴۰۰ تومان را ببرید آن پاره‌پاره‌ها را باسواد کنید. آن‌هایی که از خواندن و نوشتن محروم هستند، در جامعه ما چهارده میلیونند. در صورتی که آن‌هایی که فیزیک نمی‌دانند و شما می‌خواهید بهشان فیزیک یاد بدهید به میلیون نمی‌رسند. یک جامعه انقلابی، هوشیارانه پولش را خرج می‌کند. تا جایی که مردم از خواندن و نوشتن ابتدایی محروم هستند به فکر تدریس فلسفه به آن معنی، تاریخ به آن معنی، باستان‌شناسی به آن معنی نمی‌افتد. ببینید ما همین‌جا یک مقدار خودمان را آزمایش کردیم، با این بچه‌ها باید یک مقدار بنیادی برخورد کرد که اصلاً به خاطر اینکه شما انسان باشید و برای شما ارزش قائل باشیم با شما تعهد نمی‌کنیم، نه بخاطر اینکه شما را بی ارزش کنیم.

دیدم یکی از دوستان می‌گفتند که وزارت آموزش و پرورش بگوید که چقدر احتیاج دارد، آیا به اینها احتیاج دارد یا نه؟ این حرف‌ها چیست؟ وزارت آموزش و پرورش تنها نیازش همین است، هزارتا که مسئله‌ای نیست، ما امسال نود هزار نفر استخدام کردیم، یک هزار دبیر که به جایی نمی‌رسد.

### 📌 محصول خودمان را قبول نداریم

مسئله این است که آیا ما به عنوان افرادی که در مقابل این شهدا و این علیل‌ها و این اسیرها که واقعاً خود ما اینها را دیده‌ایم و تاریخ نبوده که بخوانیم، انصاف بدهید آیا اینهایی را که ما خودمان تربیت کردیم و فرستادیم انصافاً اجازه می‌دهیم حتی سر کلاس بچه ما بیاید؟ آیا خود شما بچه‌هایتان را گذاشته‌اید مدرسه دولتی؟ مگر نه اینکه ما بچه‌هایمان مدرسه ملی می‌روند؟ همین‌جا الان یک آقایی بچه‌اش مدرسه بین‌المللی می‌رود، من وقتی گفتم آن مدرسه را ببندید گفتند آخر پسر فلانی آن‌جا است چه می‌گویی تو، چرا؟ برای اینکه ما به محصول خودمان این ارزش را قائل نیستیم. چطور ما می‌خواهیم بچه‌های مردم هم مدرسه ملی بروند. مگر چنین



چیزی می‌شود؟

شما خودتان هم می‌دانید که در مدارس دولتی معلمینی هستند که بچه‌ها از مدرسه ملی می‌آیند سر کلاس آن‌ها می‌نشینند، من آن دفعه هم بارها عرض کردم معلم خوبی نیستم، اما معلم خوب دیده‌ام؛ من دیده‌ام معلم مدرسه دولتی را که بچه‌ها از مدرسه ملی سر کلاسش می‌نشینند، به بخاطر اینکه نمی‌رفت مدرسه ملی درس بدهد و اگر در مدرسه دولتی درس داشت، ساعت‌های مشترک را در مدارس دولتی می‌گذاشت، نه اینکه مدرسه ملی که بچه‌ها به صورت گدایی بروند آنجا از درش استفاده کنند.

مسئله این است که ما به محصول خودمان در رابطه با رسالتان، در رابطه با آن وضع خاص جامعه‌مان واقعاً اگر معتقد نیستیم و آن را قبول نداریم به آن برمی‌گردیم. خوب آقایان اینجا همه متخصص هستند و همانطوری که بعضی‌ها فرمودند مطالعه دارند روی زمینه گفتارهایی که درباره یک معلم خوب گفته شده است، آن‌ها را خوانده‌اند. من از آن حرف‌ها ندارم برای اینکه من نه از نظر عملی متخصص هستم و نه معتقد هستم به اینکه ببینم دیگران درباره معلم خوب چه گفته‌اند. من معتقدم که معلم خوب را باید به جامعه نگاه کرد و متناسب با جامعه معلم را تربیت کرد و الا از اینکه «پستالوزی» یک چنین حرفی زده یا «روسو» یک چنین عقیده‌ای را داشته یا خیلی‌های دیگر که اهل گفتن بودند و تجربه‌ها را به صورت فرمول درآوردند و چه گفتند؛ گمان نمی‌کنم خیلی راه گشا باشد، البته بی‌اثر نیست؛ شاید مثلاً در فرموله کردن آن نقش داشته باشد.

پس دوستان به عنوان مهمان این جلسه تکرار می‌کنم که من معتقد نیستم که معلمی با کلاس شرکت کردن و رفتن، مسئله‌اش حل می‌شود و من معتقد نیستم که کسانی که در دانش‌سرای عالی سابق یا دانشگاه تربیت معلم فعلی معلم بودند و تدریس در دانشگاه تربیت معلم را به صورت یک حرفه پذیرفته باشند می‌تواند معلم ساز باشند. البته این حرف یک خورده سخت است. در دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی

من این حرف را زدم، گفتند حرف‌های آقای رجایی، به شعر بیشتر شبیه است تا به حرف یک جلسه. از او قبول کردم و واقعاً هم درست می‌گفت زیرا که فاصله من با او همان قدر بود که او می‌گفت و خوب نمی‌خواهم ادعای پیغمبری کنم ولی به پیغمبر هم گفتند شاعر و مجنون. این است که محبت دوستان چقدر باشد که من را شاعر یا مجنون بدانند به هر حال به عنوان کسی که واقعاً رنج بردم از اینکه در مدارس ما معلم وجود ندارد، ولی حرفه‌ای وجود دارد؛ نزدیک به پانصد هزار نفر از مردم جامعه ما می‌گویند ما معلم هستیم ولی وقتی وارد بشویم از این پانصد هزار نفر فکر نمی‌کنم یک ده هزارمشان را بشود به عنوان معلم معرفی کرد، فکر نمی‌کنم.

من خودم اعتراف می‌کنم که واقعاً آن موقع از خودم این سؤال را می‌کردم که رجایی اگر تو با همین خصوصیات مدیر یک مدرسه باشی و بعد هم یک کسی مثل تو بیاید بخواهد استخدام بشود تو درباره او چه می‌گویی؟ چه قدر حق التدریس قائلی؟ همین را از جامعه انتظار داشته باش و اینکه واقعاً آیا خود من به عنوان معلم شایستگی تربیت بچه‌ام را دارم؟ تا برسد به اینکه بچه‌های مردم را به من بدهند. اگر انصاف داشته باشیم و در این حد حاضر باشیم مسئله را بررسی کنیم. من عرضم این است که دقیقاً بدانیم تا زمانی که خودمان، ما مربیان دانشگاه تربیت معلم خودمان را به صورت یک افرادی با شور و عشق در حال سوختن نسبت به معلمی احساس نکنیم و در این حال هم عمل نکنیم ما نمی‌توانیم معلم تربیت کنیم، البته می‌توانیم متخصص تربیت کنیم، ما می‌توانیم یک کسی را تربیت کنیم که آخر چهار سال، یک گواهی بدهیم که این آدم در این حد دانستنی دارد؛ حالا این خودش چقدر ارزش دارد نمی‌خواهیم بحث کنیم. ببینید؛ یک چیزی ما در اینجا احتیاج داریم که جای خالی است، سال چهارم موقع فارغ‌التحصیلی آن گواهی که ما به این دانشجو می‌دهیم در او چه چیزی وجود دارد و چه چیزی نیست، آنجا مسئله این است که این دانش‌آموز یا این دانشجو در فیزیک این نمره را گرفته، در شیمی این نمره را گرفته، حتی در روش دبیری هم این نمره را گرفته است، اما در آنچه

که ما باید در وجود او به عنوان مربی داشته باشیم چه؟

حالا اینهایی که آقای دکتر بازرگان گفتند به عنوان بعضی از پارامترها قبول کنیم، آرمان خواه، کو آرمان خواه؟ کو؟ ما که الان گرفتار ۱۴۰۰ تومان هستیم، این چه آرمان خواهی است؟ من همینجا بگویم که منکر مسائل مادی بچه‌ها نیستم؛ اما به عنوان اینکه تحصن کنم تا این پول را بدهید، این را من آرمان خواه نمی‌گویم. کدام یک از ما آنقدر سنگدل هست که اگر ببیند یک دانشجو واقعاً نیاز مادی دارد به او توجه نکند؟ چنین چیزی نیست؛ اما این طرز برخورد و نمونه‌های دیگر دقیقاً به ما می‌گوید که اینها مربی نمی‌توانند باشند. ممکن است در انتقال فیزیکی به دانش‌آموز منتهای مهارت را هم پیدا کنند، نمره بیست هم بگیرند، ممکن است در انتقال معنی لغت بیشترین مهارت را هم پیدا کرده باشند اما به اعتقاد وزارت آموزش و پرورش معلمی عبارت است از پیامبری خصلت‌های انقلاب. اگر کسی چنین نقشی را نتواند بازی کند جامعه آینده او را به عنوان معلم نخواهد پذیرفت. اگر چه ما کاغذ به او بدهیم کاغذی دولا، سه‌لا، چهارلا، سر کلاس می‌رود مسئله‌ای نیست، بچه‌ها هم ممکن است همچنان بیایند سر کلاسش بنشینند. اما مشکل جامعه ما حل نشده است، بزرگ‌ترین امید جامعه را ما داریم به باد می‌دهیم.

حتماً همه ما توجه داریم ده میلیون آدم، ده میلیون آدم خام آماده که خودش می‌آید سر کلاس می‌نشیند روی میز که این بزرگترین مسئله است، در اختیار ما است و دارد باطل می‌شود. به نظر من بزرگترین خدمتی که می‌شود به این جامعه کرد اعلام این مسئله‌ای است که ما بچه‌های شما را باطل می‌کنیم! برخلاف آنچه که شما می‌گویید بگذار بچه ما درس بخواند که چیزی بشود، ما داریم بچه‌های شما را از آنچه که هستند می‌اندازیم، این بچه‌ها قبل از هفت سالگی، یک خصلت‌هایی، یک ویژگی‌هایی که از فطرتشان برخاسته دارند و در آن رابطه انسان هستند؛ ما اینها را می‌آوریم و وقتی دیپلم می‌شوند همه اینها را از آن‌ها گرفته‌ایم. یک چیزهای اعتباری بیجای واقعاً منحرف‌کننده را جایش گذاشته‌ایم.

حالا امر به خود این بچه هم مشتبه شده است. خودش هم می داند که هیچ چیزی نیست، می گوید من دیپلم دارم؛ اگر همین الان به او بگوییم فردا راجع به این دیپلم امتحان است رنگش می پرد، ولی به اینکه دیپلم است کلی ادعا دارد، لیسانس هم کمتر از این نیست؛ زیرا که متاسفانه در این رابطه آن هایی که کلاس دیده ترند مفلوکتروند. باز هم آن هایی که درس نخوانده اند، فارغ از کتاب گاهی فکر می کنند. این بچه های ما که کتاب خوانده اند، فکر هم نمی کنند! منتهای همتشان در برخورد با یک مسئله مراجعه است، اگر خیلی واقعاً همت والا داشته باشند برمی گردند ببینند که راجع به این موضوع چه حرف هایی زده شده که آن ها را اقلأ یک مطالعه کنند. بگذریم از اینکه خیلی ها این کار را نمی کنند و متکی به محفوظات هستند و یک چیزهایی که: و منهم امیون لایعلمون الکتاب الامانی انهم الایظنون (آیه ۷۸ سوره بقره) من بازهم اعتراف می کنم من فقط دلم نسبت به معلمین می سوزد.

### 👉 اشاره به پیام امام در مورد اهمیت سواد آموزی

ببینید شاید این پیامی که امام اخیراً راجع به سواد آموزی دارند خیلی به ما کمک کند. به نظر ایشان که نظر اسلام است تعلیم و تعلم یک عبادت است. اگر ما مریبان این بچه ها به این مسئله اعتقاد داریم و اگر این بچه ها آمادگی دارند که این مسئله را بپذیرند، می توانیم خیلی جلو باشیم.

معلم باید دانشمند باشد و به این جهت پیشنهادم در مورد این دانشگاه این است که اینها باید کسانی باشند که در رشته های علوم سرآمد باشند و تقاضا برای آن جنبه علومشان زیاد باشد و اینها ترجیح بدهند به اینکه معلم باشند و این حرف های من خیلی واقعاً به شعر شبیه است تا به واقعیت و قطعاً با فرمول های جدید من را به ایده آلیست بودن به جای شاعر بودن متهم می کنند، ولی مطلب این است، ما اگر نخواهیم حداقل از این به بعد به خودمان دروغ بگوییم؛ چون بنظر من ۲۵۰۰ سال دیگران به ما دروغ گفتند. من وحشت دارم که از این بعد ما خودمان داریم به خودمان دروغ می گوئیم، چون کسی نیست به ما دروغ بگوید و این عادت را هم مدت ها با آن

خو کرده‌ایم بالاخره باید یک دروغی گفته بشود، حالا اگر کسی به ما نگفت، وحشتم از این است که ما خودمان به خودمان بگوییم. معلم باید در عمل آنچه را که معتقد است به دانش‌آموز انتقال دهد و این دقیقاً به وظیفه ما برمی‌گردد. ما اگر این کار را در رابطه با اینها نکنیم، انتظارمان از اینها چیز بی‌جایی است. اینکه من عرض کردم مسئله تخصص نمی‌تواند به تنهایی نقش داشته باشد، ما نمی‌توانیم اینطوری باشیم، خوب همین چیزی است که ما از این بچه‌ها می‌خواهیم. وقتی ما می‌گوییم که این معلم عملاً باید مظهر تقوی باشد، پس باید مربی این معلم هم مظهر تقوی باشد. اگر ما می‌خواهیم بچه‌هایمان پوچ نباشند، باید معلمشان پوچ نباشد، یعنی متکی به کاغذ نباشد. ما که می‌خواهیم بچه‌ها را تربیت کنیم چقدر متکی به کاغذ هستیم؟ اگر ما متکی به کاغذ باشیم، اینها هم متکی به کاغذ خواهند بود. بچه‌هایی هم که اینها تربیت می‌کنند همین خواهند بود. تربیت که یک چیز فرمولی نیست.

### 📌 معلم نسخه نمی‌دهد، بلکه خود نسخه است

یکی از دوستان گفتند که ما نمی‌توانیم یک نسخه بدهیم جز اینکه خودمان می‌توانیم نسخه باشیم؛ آن وقت است که اینها هم نسخه خواهند بود، بچه‌ها هم خوب تربیت می‌شوند. یک چیزی که دیده‌ام و ظاهراً در بعضی جلسات هم صحبت شده است مسئله تفتیش عقاید است. این را اصرار دارم، یک بار دیگر بگویم که ما با هیچ کس رودربایستی نداریم، با هیچ کس شوخی نداریم. ما انقلاب کردیم و انقلابمان شعار دارد که: «این است شعار ملی / خدا، قرآن، خمینی». خیلی‌های دیگر هم می‌خواستند انقلاب بکنند، انقلاب آن‌ها هم شعار داشت. نه آن‌ها رودربایستی دارند از شعارشان، نه ما رودربایستی داریم. یک انقلابی است، پشتوانه‌ای دارد بر اساس این پشتوانه به اعتقاد من چون معلم مهمترین. اگر نگویم تنها. پیامبر این انقلاب است «دقیقاً» باید به این مسائل معتقد باشد تا معلم باشد و الا می‌تواند دکتر باشد، می‌تواند مهندس باشد و به معیار انقلاب و ایدئولوژی انقلاب معتقد نباشد.

پیش از این جمله یا بعد از این جمله، بنده خودم اعتراف می‌کنم که من به هیچ

وجه شایستگی معلمی این انقلاب را ندارم چه رسد به وزیری. اما این دلیل نمی شود که آن چیزهایی را که واقعیت دارد حتی در این شرایط هم رودر بایستی داشته باشیم. ما چند لغت را توی جامعه مان با آن آشنا هستیم، برای هر کس هم به کار می بریم، ما یک تحمیل یاد گرفتیم، حالا پدر به بچه اش می گوید باباجان تو با این آدم منحرف نگرد، می گوید باز هم که تحمیل عقیده شد. شاگرد توی کلاس وقتی معلم می گوید باباجان منظم بنشین، شاگرد می گوید باز که استبداد شد. ما هم وقتی می گوئیم آقا حیف است که تو در این سن و شرایط منافق باشی، تو وقتی به چیزی اعتقاد نداری چرا می خواهی بروی مبلغش باشی؟ تو چطور می خواهی بروی مبلغ جامعه انقلابی و اسلامی باشی، در حالی که مسلمان نیستی؟ این دیگر تفتیش عقاید نیست.

### 👉 ما دلمان برای آن شاگرد ساده و پاک می سوزد

من دقیقاً به خاطر اینکه به حال انسان بودن آن انسان دلم می سوزد نمی خواهم این یک عمر منافق باشد، یک عمر برود سر کلاس و خودش را بر خلاف آنچه که هست نشان بدهد. می گوئیم آن چیزی را که تو دلت می خواهد در حالی که معتقد نیستی، تو سر خودت کلاه گذاشته ای، تو تا کی می خواهی این حالت نفاق را حفظ کنی. مسئله تفتیش عقاید با انگیزاسیونی که ما در تاریخ خوانده ایم به آن شکل نیست. ما از کسی نه واهمه داریم نه رودر بایستی. هیچ وقت ما در رابطه بانان فکر نمی کنیم، مسکن فکر نمی کنیم، بهداشت فکر نمی کنیم، اینها را ما جلف می دانیم و چون ما معتقدیم انقلاب، ما را به صورت یک انسان در آورده است، نمی خواهیم اینها به صورت یک غیرانسان باشند. می گوئیم تو از فردا که بروی این بچه ها سر کلاس نشسته اند، اگر تو بخواهی به آقای خمینی بد بگویی، تو را از کلاس بیرون می کنند و اگر آقای خمینی را رهبر قبول نداشته باشی و حرف رهبری آقای خمینی را هم بزنی تو منافقی. پس در هر حال انسانیت تو لکه دار می شود. بیا برو یک کار دیگر را انتخاب کن که به این موضوع ارتباط نداشته باشد. تفتیش عقاید در این رابطه است و من ادعا می کنم که به خاطر ارزشی که به انسانیت آن انسان قائلم، دلم نمی خواهد برای چند هزار تومان

شخصیت خودش را بفروشد. بنابراین ما مرکز تربیت معلم را شبانه روزی کردیم و وقتی ببینیم که یک بچه‌ای به علت اینکه خیال می‌کرد، سه هزار تومان از انسان بودنش بیشتر می‌ارزد آمده آنجا، به او می‌گوییم آقا تو اشتباه کردی. درست به خاطر اینکه ما معلم هستیم به تو این حرف را می‌زنیم، به خدای احد و واحد انسانیت انسان از همه دنیا بیشتر می‌ارزد و در این معامله هر کس اشتباه کند یک عمر ضرر کرده است. ما این را می‌گوییم؛ اگر این اسمش تفتیش عقاید است این یکی از بهترین چیزها است، و الا باید برداشتمان تغییر نکند.

### سؤال جامعه از ما

من یک سؤالی را که واقعاً جامعه از ما دارد بازگو می‌کنم؛ فکر می‌کنم به گوش همه ما رسیده است. آیا دانشگاه تربیت معلم در ضمن کار دانشگاهی اش معلم تربیت می‌کند یا درس می‌دهد؟ این سؤال که در گزینش دانشجو برای ما خیلی نفع دارد، دفعه پیش من این را به شکل دیگری عرض کردم، خیلی قبل‌ترها به شکل دیگری مطرح شده بود. حالا که این مسئله گزینش دانشجو مطرح است، حالا به نظر من یک سؤال قبل از گزینش مطرح است، اگر ما در مجموع به دنبال تربیت معلم هستیم، آن وقت می‌توانیم بگوییم که چه دانشجویی را باید انتخاب کنیم که می‌خواهیم تربیت کنیم. اگر من مثلاً اینجا معلم فلسفه آموزش و پرورش هستم ... برای پاسخ به سؤال گزینش دانشجو رسیدن به این جواب ضرورت دارد اگر ما وضعمان طوری است که ساعت ۲ (دو) مثلاً سر کلاس برویم نظرات تربیت را بگوییم بیرون که می‌آییم ساعت ۳/۵ (سه و نیم) شده است، فکر می‌کنیم وظیفه‌مان تمام شده، می‌رویم حداکثر به دنبال مطالعه‌مان. اگر این طور هستیم من پیشنهاد می‌کنم که دانشگاه تربیت معلم خودش را و دانشجو را آزاد کند؛ زیرا که ما در چنین دانشکده‌ای متکی به یک تعداد واحد تربیتی هستیم، مثلاً ۲۴ واحد تربیتی گذاشتیم، هر دانشجویی که این ۲۴ واحد را آورده است این را معلم می‌گوییم. اگر این طور است به نظر من مطلقاً مسئله شرایط مطرح نباشد اجازه بدهید این شرایط را آموزش و پرورش اعلام کند که ما چنین فارغ

التحصیلانی را استخدام خواهیم کرد، دانشجو می‌آید، دوره را می‌بیند خودش را آماده می‌کند، اگر شایستگی داشت می‌آید می‌گوید آن شرایطی را که شما گفتید در من هست؛ آموزش و پرورش باید در ضمن تحصیل دانشجو هم بررسی‌هایی داشته باشد و بعد این را انتخاب کند.

دانشجویی که اینجا می‌آید باید از نظر دانش در بالاترین سطح دانشکده‌ها باشد. به دو دلیل، یکی اینکه آخر سال که می‌شود نگوید من را جایی دیگر قبول نمی‌کنند، پس تو بپذیر؛ این حالت مفلوکی را نداشته باشد از نظر شخصیت درونی و بعد هم اگر ما پذیرفتیم به عنوان معلم سر کلاس آمد، این نباشد که این دوره دانشگاه تربیت معلم را دیده. اینها چون می‌خواستند معلم بشوند خیلی روی این زمینه‌ها با آن‌ها کار نشده است. اینها یک مطالبی است که من در عمل با آن‌ها برخورد کرده‌ام؛ یعنی واقعاً دو تا دبیر در کلاس ششم درس می‌دادند، این‌ها رویشان اینطوری حساب می‌شد که می‌گفتند این چون دانشکده علوم دیده است، معلوماتش بیشتر از آن است که دانش سرای عالی دیده است. این را من نمی‌گویم، یک حقیقت است. شما نمی‌شود جدا از کل جریان برنامه‌ریزی آموزش و پرورش اینجا بیایید فکر کنید که مثلاً ما چه کار باید کنیم. ما در آموزش و پرورش تردید داریم که این درس‌ها را به بچه‌ها باید یاد داد یا نباید داد. ما الان نرسیدیم به اینکه هر فرد ایرانی باید اینقدر فیزیک بخواند، اینقدر شیمی بخواند، تا بتوانیم اینجا به شما یک جواب قانع‌کننده و تعیین‌کننده بدهیم که خوب حالا چطور اینها را انتخاب کنیم. برای ما مسائلی مطرح است، ما الان از خودمان سؤال می‌کنیم که آیا اصلاً این شکل معلمی و محصلی درست است یا نه. بگذارید به ما بگویند مرتجع، به نظر من هر ارتجاعی بد نیست. به معنی لغوی کلمه، ممکن است معنی اصطلاحی‌اش بد باشد. خوب یک عده ممکن است منحرف بشوند، بعد بگویند برمی‌گردانیم جای درستشان؛ خوب اینها مرتجع‌اند، اما به معنای لغوی مرتجع‌اند نه به معنای اصطلاحی. بعد از هشت سال اول آیا درست است که بچه‌ها را بنشانیم بگوییم این حتماً باید معلم اینجا باشد یا نه، یک شیوه



تجربه شده با نتیجه بسیار بسیار احتمالی داریم در کشورمان. خوب معلم یک جا بنشیند، محصل انتخابش کند، این شیوه‌ای که ما داریم باز هم رویش کار می‌کنیم، این کارمندسازی است نه آدم سازی؛ یعنی اینکه ما می‌گوییم چهار سال بعد از راهنمایی یک دوره کوچکی می‌بیند به آن می‌گوییم دیپلم، بعد همانطور که شما هم توجه دارید وقتی می‌خواهیم استخدام کنیم می‌گوییم این باید دیپلم داشته باشد حالاً ریاضی دارد، طبیعی دارد، ادبی دارد، تازه هر کدام هر چهارتای این را هم فرض کنیم داشته باشد آیا برای آن کاری که ما این را می‌خواهیم این دیپلم‌ها کافی اند یا نه؟ در دوره‌ی رضاشاه اصل بر این بوده که ما در دستگاه اداریمان آدم نداریم، تلاش شده بر اینکه آدم برای دستگاه اداریمان درست کنیم. خوب آنجا دیپلم بودن یا پنج ابتدایی را داشتن یا کمتر یا بیشتر یک ضوابطی بودند که خوب بودند و خوب هم بوده که کل آموزش و پرورش کشورما برای یک مدت به آن طرف برود، الان ما زیر بار این فشار داریم خرد می‌شویم. الان شاگردان کلاس شبانه ما آمده‌اند می‌گویند اینکه تو می‌گویی امتحان در کلاس شبانه نهایی باشد یعنی چه؟ ما زن داریم، بچه داریم و ما اصلاً وقت درس خواندن نداریم، خیلی ساده، مثل اینکه دارد یک تز انقلابی چنین و چنانی می‌گوید. می‌گوید تو کی هستی آمده‌ای، جامعه را مگر نمی‌خواهی؟ من کارگرم، از صبح تا شام می‌روم کار می‌کنم، مگر نمی‌بینی امام می‌گوید طرفدار طبقه مستضعف باشید، تو هم که آمدی امتحان نهایی گذاشتی، این تحصیل وسیله‌ای برای امرار معاش است.

ما که به عنوان افراد برنامه‌ریز که الان اینجا نشستیم و می‌خواهیم آینده این جامعه را ترسیم کنیم و من اصرار دارم که ماییم داریم کار می‌کنیم، آدم بایستی بسازید تا آن کارها عملی باشد، ما همین الان داریم آدم بد می‌سازیم، واقعاً زمانی که جامعه به یک روندی نیافتاده است که بتواند تحمل حرف حسابی داشته باشد به نظرم آن حرف‌های حسابی را آنجا درست کردن بیخودی است. برای نوشتن روی یخ خوب است. برای اینکه ما داریم آن یخ‌ها را می‌سازیم، ما در آموزش و پرورش تردید داریم به

این کارهایی که دارد در مملکت می‌شود، حتی به عنوان کارهای مترقی و البته به یک جای روشن هم نرسیدیم، اما من خدمت دوستان عرض می‌کنم که آن زمانی که ما بنشینیم و چهار خط به عنوان ضوابط بنویسیم و خیال کنیم که یک قانونی تصویب کردیم یا نوشتیم برای ده سال قابل اجراست، الان آن دوره نیست. یعنی اگر من فرضاً نماینده مجلس بشوم و بروم آنجا این حرف‌هایی که اینجا می‌زنم آنجا بزنم، پس فردا صبح ده هزار نفر می‌آیند اینجا این دانشکده را خراب می‌کنند. دیگر اینطوری نیست که بگوییم ساواک وجود دارد، ارتش وجود دارد. اگر ما تربیونمان عوض بشود برویم یک جایی که مردم را آگاه کنیم و بگوییم آقا این دستگاه تعلیم و تربیت که شما اختیار می‌کنید، این دستگاه تعلیم و تربیت نیست، پولتان دارد حرام می‌شود، ول کنید بچه‌هایتان را، بروند یک کار حسابی بکنند. در صورتی ما می‌توانیم واقعاً حرکت کنیم که برای همیشه بتوانیم دفاع کنیم، یعنی الان زمانی که بگوییم یک واقعیتی وجود دارد به نظر من اگر ما این راه را برویم صرف نظر از گناहانی که در بطن این حرف وجود دارد، هر کس به هر چیز معتقد باشد، بالاخره اینکه ما انسان متعهد بودن را برای دوستانی که اینجا آمده‌اند قبول کرده‌ایم این حداقل است، حالا معتقد به چه چیز باشیم آن را الان مطرح نمی‌کنم.

### 📌 درس‌ها غیر قابل دفاع هستند

ولی به عنوان یک انسان متعهد در این جلسه شرکت کرده‌ایم، اگر باز هم فکر کنیم که وقت می‌گذرد، بالاخره یک چیزی بگوییم هیچ شک نداشته باشیم که ما مسئله را حل نکرده‌ایم. چهار روز نمی‌گذرد دانشکده به هم دیگر می‌ریزد. یکی از اشکالات ما الان در مدرسه این است. من اغلب با دوستان که به نواحی می‌روم و صحبت می‌کنیم، گفته‌ام بعضی‌ها خیال می‌کنند که کلاس را باید فقط با مسائل انضباطی ساکت کرد؛ غافل از اینکه شلوغی کلاس یک مقدار مال این است که این درس‌هایی که ما می‌دهیم قابل دفاع نیست. یک دوستی دارم الان دانشکده فنی درس می‌دهد. سال اول که رفته درس می‌داد، خوب ما با مسائل جدیدی روبه‌رو

بودیم، می‌آمد برای ما تعریف می‌کرد، می‌گفت یک روز سر کلاس ششم طبیعی درس می‌دادم یکی از بچه‌ها بلند شد گفت آقا این درس‌ها به چه درد می‌خورد؟ گفتم تا تو چه دردی داشته باشی؟ دردت را بگو تا من بگویم این درس‌ها به آن درد می‌خورد یا نه. این سؤال شاید برای هر کدام از ماها بارها مطرح شده است، ما تمام بچه‌های کشور را نشانده‌ایم حساب استدلالی درس می‌دهیم، از ما می‌پرسد آقا به چه درد می‌خورد؟ من می‌گویم تو قرار است که ریاضیات ناب هم بخوانی، می‌گویند من در ریاضیات عملی‌اش لنگم چه جوری ریاضیات ناب بخوانم. پارسال و چهار سال پیش و هشت سال پیش ما مأمور دولت بودیم، ما موظف بودیم برای این دانشکده که قرار است بگردد بالاخره یک خطی رسم کنیم به عنوان مأمور دوات آن کار را می‌کردیم خوب قابل دفاع بود. الان مأمور ملتیم، آیا واقعاً از درب این دانشکده بیرون برویم و دو نفر آدمی که در تعلیم و تربیت وارد است ولی توی فرهنگ نیست از آن‌ها بپرسیم بگویم آقا این تصمیم الف، ب، ج، د، تو امروز می‌توانی از آن دفاع کنی؟ پس با کمال معذرت به عنوان یک دردمند مطرح می‌کنم نه به عنوان یک نظر، آن دفعه هم گفتم که من به عنوان یک دبیر حق می‌دهم به خودم اینجا شرکت کنم، صرف نظر از اینکه آقای دکتر شعار هم ما را مقید کردند، شاگردی ایشان را افتخار می‌کنیم. واقعاً ما به عنوان دانشگاه تربیت معلم، معلم تربیت می‌کنیم یا فقط درس می‌دهیم چون به نظر من مسئله را باید از اینجا شروع کرد؛ اگر ما معلم تربیت می‌کنیم آنوقت برای آن دانشجو باید شرایط قائل بشویم. اگر متکی هستیم به آن واحدهای تربیتی، من پیشنهادم این است که مطلقاً شرایط را به عنوان استخدام آخر سال نگوئیم، بگوئیم اگر کسی می‌خواهد دبیر بشود باید حتماً سلامت هم باشد. خوب بنابراین اگر کسی سلامت نیست، یا اینجا وارد نشود یا به قصد دبیری بگوئیم اگر کسی الان سلامت باشد، مثلاً دو سال دیگر یک مرضی بگیرد و فلج بشود حالا ما نمی‌دانیم چه رازی دارد این خیلی هم عشق به معلمی داشته باشد بالاخره معلم نمی‌شود. زندگیش، به عنوان یک فرد جامعه تأمین نمی‌شود اما اینکه بگویند من عاشق معلمی هستم خوب نمی‌تواند

داخل کلاس برود بدون اینکه بتواند آن را کنترل کند. پس من خواهش می‌کنم که به چند مسئله توجه بشود: یکی اینکه واقعاً ما از این شیوه تدریس‌ها به طور کلی نمی‌توانیم دفاع کنیم و بیشتر روی شیوه معلم آزاد فکر می‌کنیم؛ یعنی ما فکر می‌کنیم که در تهران می‌شود پنجاه نفر دبیر فیزیک شایسته داشت، شاگردهایی او را انتخاب بکنند، بروند و پیش او فیزیک بخوانند - ما فکر می‌کنیم که دبیر ادبیات صد نفر ممکن است تهران داشته باشد، شاگردانی آن‌ها را انتخاب بکنند - البته برنامه‌ریزی لازم دارد که این‌ها مسائل بعدی است.

ما فکر می‌کنیم که یک مقدار از این رنج‌هایی که ما الان می‌بریم، باید در راه آگاه کردن مردم ببریم. هیچ لازم نیست همه بچه‌ها از راهنمایی بیایند دبیرستان، این تفکر است که ما را وادار کرده است که سالی دو هزار معلم داشته باشیم، آنوقت مشکل هم است که تربیت کنیم. اگر ما بخواهیم سالی دو هزار تا دبیر داشته باشیم، نیروی انسانی که چیزی نیست که همین‌طور خمیر کنیم بچسبانیم به تنور و در بیاوریم و بگوییم ۶۰ نفر نیروی انسانی می‌توانند دو هزار تا معلم تربیت کنند. نیروی انسانی باید وجود داشته باشد. ما باید به این نتیجه برسیم که داشتن معلم بد به مراتب بدتر است از نخواندن این چیزهایی که در دبیرستان است، اگر ما به این برسیم، چون واقعاً وجداناً این کار ما خیلی با سایر رشته‌ها فرق می‌کند. شاید امتحان کردید که یک مهندس برق که در کارخانه ارج کار می‌کند، خوب بخاری اش دود می‌کند، در را باز می‌کند اما اگر یک معلم بد دود کند با باز کردن در مسئله اش حل نمی‌شود. ما واقعاً می‌خواهیم یک کسی را تربیت کنیم بفرستیم سر یک کلاس، ما که همه مان می‌دانیم خیلی‌ها می‌آیند می‌گویند آقا کلاس را کنترل کن، همین طوری ساده، نمی‌دانند کلاس را کنترل کن یعنی چه و اصلاً این چه نیرویی می‌خواهد و به فرض اینکه کنترل کلاسیک راه حل درستی باشد؛ پس به عنوان کسانی که واقعاً دلتان برای این جامه می‌سوزد (که اگر غیر از این باشد اینجا نشستنمان بی‌خاصیت است) مسئله در ابعاد دیگری مطرح است؛ واقعاً آیا این درس‌ها را باید گفت، همان حرف‌هایی را که

آن شاگرد می‌زند. الان من در کلاس اول راهنمایی با آن روبه‌رو هستم، من در سال اول راهنمایی کتاب دادم می‌گوید اینها کتاب‌های امپریالیستی است که تو داده‌ای. اینها کتاب‌های «بورژواها» است، ما این را چه طوری امتحان بدهیم.

در خدمات، بیست و پنج درس انگلیسی است و یک مقدار اصطلاحات، شاگرد اعتراض کرده بیست و پنج تا را یازده تا کرده‌ایم. یازده را اعتراض کرده گفتیم هشت درسش را کتبی امتحان بدهید، می‌گوید اصلاً این حرف‌ها نیست، این اصطلاحاتی که تو داری، اصطلاحات اقتصادی آمریکایی است، مگر قبول نداری ما داریم با آمریکا می‌جنگیم؟

خوب به عنوان دلسوزهای این جامعه اگر اینجا نشستیم، برای چیزهایی که واقعاً قبول داریم برنامه‌ریزی کنیم برای چیزهایی که اصلاً نمی‌توانیم از آن دفاع کنیم و قتمان را صرف کنیم برای آن‌ها، اول آن را درست کنیم؛ این یک بخش عرض من است. یک بخش دیگر همان که عرض کردم که آیا واقعاً دانشگاه تربیت معلم در عمل خودش من را مربی معلم می‌بیند یا مربی مدرس می‌بیند که هر کدام باشد آنوقت نحوه کارمان فرق می‌کند. البته آقای دکتر شعار عمل پیغمبر را فرمودند، در نظر بگیریم که واقعاً درست می‌گویند، اگر عمل پیغمبر را در نظر بگیریم، پیغمبر آیا معلم مشرک را اجازه می‌داد برای تعلیمات تربیتی اسلامی؟ یک وقتی است پیغمبر می‌گوید این اسیر که در موضع ضعف است به این مؤمن که مثل آتش دور خودش را می‌سوزاند سواد یاد بدهد، این خواندن و نوشتن است؛ نه اینکه یک کسی را می‌خواهد بفرستد یک جایی معلم باشد به این معنی که ما همه چیز یک بچه را دست معلم می‌دهیم، تنها الف وب و ... نیست، تنها  $a^2$  که نیست، تنها اینها نیست.

همه چیز یک محصل است و این اهمیت دارد، نمی‌شود به آن شکل نگاه کرد، نه من خیلی فکر کرده‌ام و نه می‌گویم خیلی کار کرده‌ام و اطلاع دارم، من در جلسه امروز همان حرف‌های قبلی را می‌زنم. واقعاً معتقدم که معلمی یعنی پیغمبری؛ اصلاً من خودم به این عشق آمدم، خدا رحمت کند طالقانی را، من اول ارتش بودم

داشتم دیپلم می‌شدم، شب‌های جمعه می‌آمدم مسجد اسلامبول، آقای طالقانی یک شب ضمن صحبتش در مسجد هدایت رسید به اینکه معلمی یعنی پیغمبری؛ چون از آن طرف آمده بود که پیغمبر معلم جامعه است، ما می‌رفتیم سراغ اینکه، طبق معمول که آدم اگر پزشک باشد چطوری می‌شود، حالا من ارتش بودم افسر شدن خیلی راحت بود، آن زرق و برق نیروی هوایی اگر یادتان باشد چه چیزهایی به سینه‌شان می‌زدند و چه چیزهایی روی شان‌شان و کلاهشان نصب می‌کردند، خوب جذب می‌کرد. من واقعاً به آن ایده آمدم معلم شدم و خیلی هم آن موقع مسخره بود، واقعاً این طوری است. ما معلم را پیغمبر می‌دانیم و به دنبال پیغمبر هستیم و البته همانطور که دوستان دیگر هم گفتند مسئله، مسئله ایده‌آلی است. حتماً ما باید اینجا ایده‌آل را معرفی کنیم، اگر چه نمی‌توانیم تعریف کنیم، باز هم آن راه من قبول دارم، اما ما اینجا ننشستیم که آن پایین‌ترین سطح ممکن را که به آن می‌شود دسترسی داشت آن را تعقیب کنیم، اگر بخواهیم آن حرف‌ها را بزنیم، آن داستان را باید گفت که: شخصی بود از پسرش پرسید که چه کاره می‌خواهی بشوی؟ پسرش گفت من می‌خواهم مثل تو بشوم. گفت من می‌خواستم مثل امام جعفر صادق (ع) بشوم این شدم، وای به حال تو که می‌خواهی این شوی!

البته من خودم فکر می‌کردم که ویژگی بین جلسه گذشته با آن جلسه قبلی و امروز هست، دیدم من فقط آن روز یک حرف زدم و آن اینکه گفتم این دانشگاه تربیت معلم را شما منحل کنید، ببخشید چون موقع رفتن است حاضر به پشت گردنی خوردن! و بعد رفتن از اینجا هم همان عقیده را دارم و اتفاقاً شما هم همان عقیده را دارید، منتها شما نگفتید، شما معتقد هستید که می‌توانید بهترین آدم‌ها باشید، اگر قرار بر این باشد این همان «لاله الاله» است؛ یعنی شما «الاله» را بپذیرید بعد «الله» می‌آید. خوب این دانشگاه هست، بخواهی هست، نخواهی هست، آمریکا هم دارد، فرانسه هم دارد، ما هم بایستی داشته باشیم؛ حالا بگو چه کار باید بکنیم، اگر اینطور باشد گرفتار همان «اله» هستیم که قبلاً بودیم شما هم خودتان قبول دارید؛

فقط من گناهم این است که گفتم و الآن روز هم من عرض کردم و واقعاً خود آقای نقیب‌زاده فرزندشان را فرستاده‌اند در مدرسه دولتی و اتفاقاً آن روز فرمودند و دیدند که آن معلم چه کسی است، آن معلم محصل ما بود آیا ما معتقدیم که این‌ها خیلی خوب هستند، حتی معتقدیم خوبند. من نمی‌گویم لازم نیستند؛ من می‌گویم به مرحله «لاله» برسیم آنوقت «الله» پیدا می‌شود. می‌گویند در منطق اسلام مسئله تزکیه چیزی به جز برداشتن آن چیزهای بد نیست، تزکیه یعنی راه رشد را باز کردن به اصطلاح می‌گویند توی یک جایی چیزی کاشته باشیم، علف‌های هرزه را که در می‌آوریم بیرون، وسیله رشد پیدا می‌شود برای آن‌ها دیگر؛ پس من می‌خواهم آن جلسه گذشته را هم خیلی تصحیح کنم بر تاکید آن اتفاقاً؛ یعنی توبه نمی‌کنم از حرفی که زدم، بلکه تأکید می‌کنم که آن دانشگاه تربیت معلم را باید منحل کرد؛ اما نگفتم نمی‌خواهیم، من کی گفتم همچین حرفی را؟ گفتیم دانشگاه تربیت معلم می‌خواهیم، اما «دانشگاه تربیت معلم» می‌خواهیم.

ببینید حالا بدون پرده می‌گویم، آیا واحدهای تربیتی در جنب قرار داده شد یا مسئله تربیت؟ این سؤال است، اگر ما بیاییم بگوییم واحدهای تربیتی درس‌های اصلی باشد، مثل کارهایی که ما در متوسطه می‌کنیم. می‌گوییم در ریاضی باید نمره‌اش چنین باشد، حالا اگر تاریخ نیاورد هیچ، من معتقدم اگر این کار را بکنیم حتی اگر نمره تمام درس‌ها ده است نمره این را بیست بکنیم این آن نیست که ما می‌خواهیم، حتی آن نیست که شما می‌خواهید. سؤال اول این است که دانشگاه تربیت معلم، آیا واقعاً معلم تربیت می‌کند یا درس معلمی می‌دهد؟ نمی‌دانم حالا مطلب معلوم است یا نه، یعنی آن معلم شیمی بزرگترین گرفتاری‌اش این است که نمی‌داند که مقصود ما از این شیمی در این کلاس یک چیز دیگر است، اگر چه مثل کلاس دانشکده علوم همان حرکت الکترون دور پروتون را می‌گوییم، اما اینجا مهم است برایمان که نگاه این محصل با محصل دانشکده علوم فرق می‌کند. من ببینم در شخصیت این (این اهمیت دارد) به عنوان بیان شما همه اینها را درس می‌دهید، سؤال این است

که استادان دانشگاه تربیت معلم آیا تربیت معلم می‌کنند، الان معتقدم بیایند اینجا و بچه‌ها را طوری بار بیاورند که بروند سر کلاس از دم یک بار گوش همه را بگیرند، یک متد داشته باشند که بگویند معلم کسی است که برای جلب توجه شاگردها اول که می‌رود یکی یک مشت به همه می‌زند.

### 📌 باید به اینجا دانشگاه تدریس فن معلمی گفت نه تربیت معلم

خوب من این را قبول ندارم اما حالا یک متدی دارد، یک فکری کرده، رویش یک کاری شده که آقا حداقل مسئله جلب توجه معلم وجود دارد، بگوید من دارم این کار را می‌کنم؛ این اشکال است، اگر ما چنین چیزی هستیم آنوقت یک خطی داریم اگر نه، ما درس می‌دهیم، درس همان ورزش دبیری را هم ما درس می‌دهیم. اگر ما این کار را می‌کنیم ما دانشگاه تربیت معلم نیستیم ما یک دانشگاهی هستیم با چند واحد تربیتی و خودمان به عنوان کسانی که حداقل کارمان این است انصاف نیست اسم اینجا را بگذاریم دانشگاه تربیت معلم. انصاف این است که بگویم دانشگاه تدریس فن معلمی. گرچه عرض کردم بر اساس آن تعریف قبلی که ما معلمی را هنر بدانیم؛ اصلاً فن معلمی هم یک چیز ضعیفی است، حیف از شأن دوستان است که خودشان را این قدر پایین بیاورند.

خوب اگر مسئله این است که تربیت در متن دانشکده است، یعنی در متن کار استاد است، ضمن اینکه روانشناسی درس می‌دهد، ضمن اینکه فیزیک درس می‌دهد، آنوقت می‌توانیم برای شرایط گزینش دانشجو برای یک چنین دانشگاهی فکر کنیم، پیدا است اینکه کنکور به صورت سراسری است این ضربه‌ای به دانشگاه تربیت معلم است. برای پزشکی ضربه نیست. در پزشکی اگر کسی به علتی، به هر علتی آنجا قبول شود یک جذبه‌ای وجود دارد و آن پول است. هر کسی از در که وارد شد قبلاً صد تومانش را گرفته‌اند. اول که نمره می‌دهند صد تومانش را که به حداقل می‌رسانند می‌آید تو، دیگر نسخه درست و یا غلط هر چیز بالاخره آن دکتر خودش وارد است، یک چیزی نمی‌دهد که بلافاصله بکشد، خوب نمی‌کند دیگر اینها را



بلدند. بنابراین اگر کسی تصادفاً یا به اجبار به هر ترتیبی رفته باشد پزشکی، مثل اینکه جلسه اول عرض کردم دیدید که این پزشکان می‌گویند من پدرم درآمده تا پزشک شدم، به علت اینکه شایستگی ندارد، این نباید پدرش در بیاید باید خیلی خوشحال باشد، خندان باشد؛ شگفتی‌اش در پزشکی‌اش است، آن بیچاره به علت این که واقعاً شایسته پزشکی نبوده، پدرش درآمده تا پزشک بشود، خوب یک چیز طبیعی است، اما این جذب در اینجا وجود ندارد، اینجا یک مسئله درونی است. در یک ناحیه صحبت می‌کردم راجع به تشویق و این چیزهایی که می‌دهند، می‌گفتم اگر تشویق معلم آخر ساعت موقعی که می‌خواهد پایش را از در بگذارد بیرون، اگر آنجا دستش آمد آمده و الامن با پول نمی‌توانم تشویق کنم از اینکه کلاس واقعاً قابل استفاده بوده، از این باید لذت ببرد و از همه هزار تومان‌ها ارزش آن بیشتر است.

در اینجا اگر کسی را به این شکلی که الان می‌آوریم خوب در نظر بگیریم، شاگرد می‌بیند اینجا را بزنم بهتر قبول می‌شوم و یا آنجا را بزنم بهتر قبول می‌شوم، این آدم که اینجا را می‌زند این معلم نمی‌شود، ممکن است درس هم بخواند خودش هم معتقد هستند بعضی‌ها الان که در پزشکی می‌توانستند بروند، سواد دارند، چه اینها گاهی چنین حرف‌هایی می‌زنند؛ خوب این یک چیز درونی است؛ چون کنکور را به نظر من باید حتماً در یک روز گذاشت و اختصاصی، یعنی واقعاً کسی که می‌خواهد بیاید اینجا و معلم بشود، در ره منزل لیلی که خطرناک است در آن، شرط اول قدم آن است که مجنون باشی، این را حداقل بگویند که مجنون است که مجنون معلمی است. نه مجنون هزار و چهارصد تومان. اول این را برای ما بگویند، بعدش مسئله سوادش است. من در مورد سواد حرف شما را دارم می‌زنم، حرف تازه‌ای نمی‌زنم، من می‌گویم معلم باید باسوادترین باشد و معلم باشد.

یک فکری از آن دانش سرا شروع شد، می‌گفتند آخر اینها می‌خواهند معلم بشوند، حالا مهم نیست زیاد بدانند یا کم بدانند. من مسئله مقایسه برایم مطرح نیست، دقیقاً قبول داریم همه‌مان که آدم ممکن است بیشترین معلومات را داشته باشد و کمترین

مهارت را در انتقال نداشته باشد، این تقریباً برای ما که معلمی کرده ایم روشن است، اما این آن معنا نبایستی باشد، باز تکرار می‌کنم شما هم این حرف را قبول دارید که دانشجوی فلسفه اینجا واقعاً بایستی از دانشجوی فلسفه آزاد بیشتر بداند؛ زیرا که محصل درباره این معلمش اینجوری فکر می‌کند، یعنی محصل تا موقعی که نفهمیده خیال می‌کند این معلم اعظم زمان است و همین قدر که می‌فهمند از بابایش کمتر می‌داند، دیگر شاگرد او نخواهد بود، اسیر اوست. خوب عددی (نمره) می‌خواهد از او بگیرد. ناچار است ساعت هشت و ربع بیاید؛ معلمش نمی‌شود.

### 👉 مطالب را از روی دلسوزی می‌گوییم

بخشید اینها را می‌دانید، من فقط دلم می‌سوزد از اینکه نگویم و بعد بگویند که وزیر آموزش و پرورش آمده بود و می‌گفت اینجا را منحل کنید. الان شما در حین صحبتتان می‌گویید من شاگرد فلانی بوده‌ام، بچه‌های ما این را نمی‌گویند و این درد است. بچه‌های ما افتخار نمی‌کنند به محصل یک آدم بودن. این دقیقاً اینجا باید حل شود؛ یعنی دقیقاً اینجا باید ما فکر این باشیم که اینها باید آدم باشند، باز تکرار می‌کنم من فقط معلم هستم در سطح پایین، تنها بچه‌ها به شیوه اینها قانع نمی‌شوند، اینها همه شرایط لازم معلمی است. نمی‌شود یکی را گرفت گفت اگر این باشد تمام است، اهمیت دارد که یک معلمی را که شاگرد سر کلاسش می‌رود، توی آن شهر این آدم باشد، صاحب نظر باشد آنوقت این بچه در کلاس آن معلم ساکت می‌نشینند و شلوغ نمی‌کند.

مسئله سوم، مسئله استخدام است. حتماً، حتماً باید مسئله استخدام از دانشجو برداشته بشود و به فارغ‌التحصیل منتقل بشود؛ یعنی دقیقاً ما فارغ‌التحصیل را استخدام می‌کنیم، اما دانشجو را استخدام نمی‌کنیم. برای اینکه ما دبیر را استخدام می‌کنیم، دانشجو استخدام نمی‌کنیم این پایه یک رتبه چهار را، چون اینها می‌خواستند پول بدهند یک ملاکی لازم بوده، اینها نمی‌دانستند هفتصد تومان بدهند، دوست تومان بدهند، هشتصد تومان بدهند، آمدند گفتند پایه یک رتبه چهار چقدر است به

اینها می‌دهیم. اینها خیال کردند که آمدنشان به معنای استخدام است. آخر این امکان ندارد؛ چنین چیزی مطلقاً درست نیست، ما چی را استخدام کرده‌ایم، دیپلم استخدام کرده‌ایم؟ در حال دبیر استخدام کرده‌ایم؟ یا دبیر استخدام کرده‌ایم؟ اینها هیچ کدامشان نیستند. حتی بعضی از اینها هستند که در حال دبیر هم نیستند؛ زیرا در آخر سال رفوزه می‌شوند، مسئله اینطوری است، بنابر این مسئله استخدام را حتماً باید از دانشکده حذف کرد و برد به فارغ‌التحصیلی، آنوقت است که من گمان می‌کنم، بعضی از خطوط اصلی مان روشن شده است. همانطور که فرمودید باید یک گروهی بنشینند برای بعضی از مسائل دیگرش فکر کنند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

## سخنان شهید رجایی در دانشسرای کرمان

سلام بر شما و همه پویندگان شایسته خدا، من مقداری از مسائلی را که در این مرکز می‌گذرد اطلاع داشتم. دوست من هم، این دانشجوی عزیز، توضیحاتی در این زمینه دادند که من بیشتر آشنا شدم، بسیار خوب و شاید اگر فرصت بیشتری بود که دیگر دوستان ما هم اینجا بودند و می‌دیدند که مسائل و اشکالات ما چیست و دیگر سؤالات خود را مطرح می‌کردند بهتر بود و کسانی هم که مسئول‌اند و دست‌اندرکار به ما بگویند اشکالات چیست و مسائل‌شان چیست؟ و حرف‌شان چیست، خیلی خوب است. من تردید دارم از اینکه شما بتوانید عین مطالب مرا به دوستان بگویید؛ بدین جهت همه این حرف‌ها را که اینجا می‌زنم ضبط می‌کنم و بعد می‌دهم به برادرمان آقای نصری. اگر موردی پیدا شد که کسی تردید کرد در پاسخ مسائلی که برای شما نقل شده است، آن را گوش کند و عیناً از دهان من آن را بشنود.

همانطوری که آن دوست ما هم گفتند حقیقت این است که شما برادران خوب توجیه نشده‌اید، شما آن چیزهایی را که در ذهنتان هست اصلاً اینجا مطرح نیست، شما یک چیزهایی در ذهن دارید و نظریاتی و تصوراتی دارید و آن تصورات در ذهنتان یک سری حقایق است و بر اساس آن هم حرکت می‌کنید و فکر می‌کنید چقدر خوب است که ما رشد کردیم، انقلاب کردیم و واقعاً چه خوب است این انقلاب که محصولی دارد به نام آزادی که ما می‌توانیم حرف‌هایمان را بزنیم، حقمان را بخواهیم، اینها ضمن آن که عنوان همه‌اش راست است و خوب است ولی یک عیب دارد و من هم اعتراف می‌کنم همانطوری که گفتید مصاحبه‌مان آبکی بود و اصطلاحی را که به کار بردید چی بود؟ (دکور) دکور بود، واقعاً همینطور است، دقیقاً همینطور است، همینطور است، اگر این صحبت‌هایی که دوستان کردند اگر واقعاً همه شما که اینجا نشسته‌اید حرفی که این برادرمان زنند، شما هم همینطور فکر می‌کنید، باید صمیمانه و مخلصانه به شما بگویم یا واقعاً توجیه نشده‌اید؛ یعنی هدف‌های ما را

از تشکیل این مرکز خبر ندارید یا واقعاً مصاحبه ما دکور بوده است و من به عنوان مسئول آموزش و پرورش، در صورتی که این چنین حرفی که این دوستان گفت و آن تفکری که داشت دقیقاً تفکر همه بچه‌های این دانش سرا باشد، من از همه افراد جامعه‌ای که به امید من وزیر و این برادران همکار نشسته‌اند عذرخواهی می‌کنم. بله دقیقاً اشتباه شده است، چرا گفتید که برو خوابگاه و حمام، مستراح و سلف سرویس و این چیزهای ما را ببین؟ چه راهنمایی بدی کردید، من از جای دیگر آمدم، من از روستایی می‌آیم که روی زمین می‌خوابد، صاحب نفت هم هست، غذا ندارد بخورد، صاحب مالیات هم هست. یعنی چه صاحب نفت هم هست؟ یعنی مثل من و شما است. گناهش این است که رژیم من و شما را آورده است و کاغذ هم به ما داده است یک انبار هم رو و ادعا بر ایمان درست کرده است، ولی آن نیامده است اینجا، رفته است زحمت کشیده است گندم، پرتقال و گوشت تهیه کرده است، بنده و جنابعالی به عنوان مصرف‌کننده خوردیم و کلی هم از او طلبکاریم. چرا خوابگاه شما را بروم ببینم؟ بنده خانواده‌هایی را می‌شناسم که امیدشان به من است، اینها با پس مانده گوشت کوبیده کافه‌ها شب را صبح می‌کنند و یک هزارم من هم ادعا ندارند؛ یعنی اگر دم در خانه‌شان یک تکه کاغذ می‌افتد مخلصانه خم می‌شوند کاغذ را برمی‌دارند می‌اندازند توی سطل آشغال. اما من انتظار دارم دولت مستخدم بیاورد و کاغذ را از آنجا بردارد بیندازد توی ظرف آشغال.

### 👉 تعریف ضدانقلاب

بنده از مجموعه‌ای می‌آیم که اینها در رابطه با انقلاب هر چه داشتند دادند، جانشان را هم آماده کرده‌اند که بدهند. رفتند در زاهدان، چابهار، گنبد و دارند جهاد سازندگی می‌کنند و بدون دستمزد کار می‌کنند به این امیدند که من به کمک شما فرهنگ انقلاب را در جامعه مطرح کنیم و آن را درست کنیم. من ضد انقلاب را تعریف می‌کنم، مارک هم نمی‌زنم؛ اگر در این تعریف رجایی گنجید ضدانقلاب است، نصیری گنجید ضد انقلاب است. اگر شما هم گنجیدید ضد انقلابید؛ این

مارک نیست، تعریف است؛ پس همه ما گوش می‌کنیم، رجایی هم حواسش را جمع می‌کند ببیند اگر ضد انقلاب است آماده مجازات باشد، زیرا که دیگر جامعه ما به انتظار نمی‌نشیند، یک هفته صبر می‌کند، دو هفته صبر می‌کند، ۵ هفته صبر می‌کند که اگر ببیند من به اسم دانشجو یا وزیر ادعای انقلابی دارم ولی ضد انقلابم به من می‌شورد، پسر خاله من که نیست، دشمن شاه هم که هیچ نبوده است. دقیقاً شما هم که الان اینجا نشستید تا دو سال پیش هرگز چنین ارادتی به امام خمینی نداشتید و دقیقاً به این علت است که آگاه نیستید و بعضی حرف‌های دیگر، بلکه به علت وضع اجتماعیتان، یک شناختی هم حتی از شاه نداشتید، آن‌ها که کمی سنشان بیشتر است شاید یک چیزهایی می‌دانستند؛ ولی عموماً ما برای اینکه دو نمره انشاء بیشتر بگیریم چه کارها که نمی‌کردیم. بنده توی امتحانات هم بودم به خاطر ۵ نمره انشاء از انقلاب سفید تعریف می‌کردیم. بعد در پاسخ چراها می‌گفتیم منظور نمره گرفتن است. ما که نمی‌خواستیم شاه را تعریف کنیم و انقلاب سفید را تعریف کنیم و از این حرف‌ها.

ضد انقلاب کسی است که جامعه‌ای فقیر را نادیده می‌گیرد، دستش را دراز کرده که بیشتر بگیرد. ضد انقلاب کسی است که محتوی انقلاب را نشناخته است و حالا آمده است برای انقلاب تز می‌دهد، برنامه می‌دهد. محتوی انقلاب ایران از جهت ایدئولوژی اسلام است و هر کس در هر فعالیتی آزاد است ولی این به معنای تصمیم‌گیری نیست. مگر غیر مسلمان امکان دارد قاضی مسلمان‌ها بشود؟ مگر غیر مسلمان امکان دارد که معلم مسلمان‌ها بشود؟ هر کس غیر از ایدئولوژی اسلامی بخواهد معلم مسلمان‌ها بشود این ضد انقلاب است. ضد انقلاب کسی است که در جایی که مردم ما برای نان شب معطلند، در حالی که مردم جامعه ما هنوز ماهی یک بار نمی‌توانند حمام بروند، در حالی که مردم جامعه ما اکثریتشان از یک مسکن معمولی محرومند، به جای آن که برای آن طبقه ضعیف تلاش کند و از خودش بگذرد، با کمال آرامش انگار نه انگار که در این جامعه شاهد هست و

حضور دارد از اینکه جایش تنگ است، از اینکه تختش دو تایی پهلوی هم است، از اینکه شب می‌خواهد مطالعه کند دیگران نمی‌گذارند، از اینکه حقوقش از ۶ هزار تومان به ۸ هزار تومان نرسیده، از اینکه رئیس نشده است، از اینکه رئیس جمهور نشده است، دادش در آمده است.

ضد انقلاب کسی است که به جامعه‌ای که شاه را بیرون کردند و گفتند ما زور نمی‌شنویم، حرف زور گوش نمی‌کنیم و به حرف تو نمی‌رویم، با وجود اینکه شاه گفت زندانی‌تان می‌کنم گفتند باشد، گفت اعدامتان می‌کنم گفتند باشد، گفت بروید از این مملکت بیرون گفتند باشد. همه اینها را گفت و گفت، باز گفتند ما حرف زور قبول نمی‌کنیم و حالا آقای رجایی آمده است می‌گوید همه مردم باید تعهد کنند که مرا به افراد این جامعه در دو سال آینده هر چی بودم وزیرم کنند. انقلاب به این آدم می‌گوید ضد انقلاب، انقلاب به این آدم می‌گوید نه آقا باید دو سال صبر کنی و آخر دو سال که شد اگر شایستگی داشتی رجایی هم بگویند نه، باز هم تو معلمی و اگر شایستگی نداشتی رجایی هم بگویند بله تو خوبی، باز کسی تو را سر کلاس راه نمی‌دهد و شاگرد تو را نمی‌پذیرد. انقلابی هنوز در حال سرمایه‌گذاری است، انقلابی آگاه و روشن و مسلط به خود در حال مبارزه با امپریالیسم و سوسیالیسم است. انقلابی دارد تمرین محاصره اقتصادی می‌کند. انقلابی دارد فکر می‌کند که ببیند به چه ترتیب می‌توان بنیه اقتصادی دولت را زیاد کرد، هزینه‌های خدمات را تقلیل داد، سطح تولید را بالا برد تا اگر آمریکا خواست به کمک ایدای متعدد خود ایران را تحت محاصره اقتصادی درآورد، آماده باشد. انقلابی امامی دارد در سن ۸۰ سالگی همچنان سرمایه‌گذاری می‌کند. هیچ چیزی هم نمی‌خواهد.

حقیقت دومی وجود دارد و آن اشتباهی است که ما کردیم، آن اشتباه عبارت از اینکه فکر کردیم جوان‌ها که وابستگی اقتصادشان کمتر است، اینها می‌توانند بار رسالت و تمدن فرهنگ انقلاب را به دوش بگیرند. آن که گفتید مصاحبه شما دکور بوده است همین است اشتباه شده است؛ تکرار می‌کنم اگر آن تفکر باقی باشد و اگر مربوط به

همه شما هم باشد، اشتباه شده است.

برادران عزیز مسئله این است که انقلاب یک سری معیارهایی دارد که این معیارها را حتی بزرگ‌تر از شما هم نمی‌توانند درک کنند؛ یعنی بنده که رجایی هستم به علت اینکه خانه دارم، بچه دارم زندگی‌ام را با رژیم گذشته تنظیم کرده‌ام من نمی‌فهمم اقتصاد مصرف یعنی چه؟ من الان می‌گویم که آقا توی خانه من با ۵ نفر آیا روزی ۲ کیلو پرتقال نباید باشد همه می‌گویند چرا. دو کیلو سیب که زیاد نیست به هر کدام یک دانه می‌رسد، اینکه چیزی نیست باید باشد، همه می‌گویند بله، خوب دسر هم می‌خواهم نیم کیلو کره که زیاد نیست، دو کیلو گوشت هم لازم است می‌گویند بله، هفته‌ای یک بار هم گردش زیاد که نیست. یک ماشین هم که بالاخره یک خانواده ۵ نفری لازم دارند، ما یک دانه ماشین هم حتماً باید داشته باشیم زیاد نیست، برای اینکه توی ترافیک گیر نکنیم. بالاخره آدم یک جایی که می‌خواهد برود راحت باشد معطل تاکسی نشود پول تاکسی هم ندارد بالاخره باید یک ماشین به ما بدهند. در نتیجه برای من که در رژیم گذشته تربیت شده‌ام، حداقل عبارت است از حداکثر مصرف، رژیم من را به صورت یک عنصر باطل شده ۴۰ سال ۴۵ سال تربیت کرده است. ما خیال کردیم که جوان‌ها اگر دقت کرده باشند اینطور فکر نمی‌کنند. فکر تازه دارند، انقلابی‌اند. ضابطه سنی حداکثر ۲۵ سال بود. چقدر جان‌کنند که این ضابطه را حفظ کنیم، نمی‌دانم اینجا هم مسئله مطرح شد یا نشد توی وزارت خانه شیشه شکستند، میز خورد کردند که ضابطه سنی را بردارید، حالا به ما رسیدید انقلابی شده‌اید. این حرف‌ها را به ما زدند. یکی از هدف‌های ما این بود که می‌گفتیم جوان‌ها هر چه سنشان کمتر باشد، وابستگی‌شان کمتر است. دقیقاً این بود و گرنه فقط این یک فرض را اگر می‌خواستیم رعایت کنیم بهتر این بود که از پنجم ابتدایی به بعد این کار را انتخاب کنیم. توی بچه‌های ۱۳ ساله برویم، توی بچه‌های ۱۴ ساله. کسی که روزانه ۵ تومان می‌خواهد سیگار بکشد خوب واقعاً این اشتباه کرده آمده اینجا، ببینید بچه‌ها سیگار کشیدن خوب یا بد مطرح نیست الان، اما مسئله ما این



نیست، ما توی این جامعه می‌خواهیم به اینها بگوییم آنچه را که می‌گویند فرهنگ استقلالی توی فیزیک هست، فرهنگ انقلابی توی شیمی هست، شیمی حلقوی را ما هم می‌خوانیم. روسها هم می‌خوانند. آمریکایی هم می‌خوانند. آن‌ها هم به ما می‌گویند باز شیمی حلقوی است. ما هم اختراع کنیم باز شیمی حلقوی است. دیگر پروتون و الکترون که استعماری و استقلالی ندارند. فرهنگ استقلالی یعنی انسان‌ها را متکی به خود بار آوردن. من و برادران و همکارانم امیدمان این بوده است که شما به علت آن که دقیقاً وابستگی کمتر دارید، می‌توانید فرهنگ انقلاب را نقل کنید از توی جامعه به دانش‌آموزان. ما به این امید بوده‌ایم، به این جهت هست که می‌گویند مصاحبه دکور بوده است.

به جان خودم همه شما حق دارید که در ۲۴ ساعت ۳ مرتبه دوش بگیرید. این حرف را نه اینکه خیال کنید من قبول ندارم، همه‌تان حق دارید روزی ۵۰ تومان ۱۰۰ تومان در رابطه با نیازها تان خرج کنید. همه حق دارید روزی ۴ ساعت بروید شهر، نگویند جامعه به ما یاد می‌دهد بگویید جامعه به ما یاد داده است. مگر اینها که شما می‌گویید ما در کلاس‌ها به شما درس داده‌ایم؟ نه. بروید توی جامعه بقیه‌اش را هم یاد می‌گیرید. همه اینها را حق دارید، هیچ کس به هیچ عنوان آنچه را که شما اسمش را گذاشته‌اید حق، از شما نمی‌خواهد و نمی‌تواند بگیرد.

مسئله یک چیز دیگر است و در جای دیگر. مسئله این است که اشتباه شده است؛ یا شما در انتخاب محل اشتباه کرده‌اید یا ما در انتخاب شما اشتباه کرده‌ایم و الا این مردم پابره‌نه مستضعف و بیچاره‌ای که از حق خواندن و نوشتن محروم هستند، بنده ادعا می‌کنم که هر کس الان بتواند برود به آن‌ها خدمت کند، اگر به فکر این باشد که بخواهد لیسانس بشود خیانت کرده است.

## استقلال در طرز تفکر است

حق شما است که لیسانس بشوید، این حق شما است. هیچ کس به هیچ عنوان نمی‌تواند به یک آقا بگوید که این آقا حق ندارد لیسانس بشود، اما ما با هم این دعوا

را نداشتیم، بنده به عنوان وزیر آموزش و پرورش - توی این روزنامه‌ها خواندید و من هم خواندم. توی این جامعه روستاهای ما، بخش‌های ما، شهرهای کوچک ما، از داشتن معلم برای دوره عمومی محرومند. البته لیسانس هم ندارند. البته دکتر هم ندارند. البته مهندس هم ندارند. همه اینها را من قبول دارم. اما من به عنوان وزیر آموزش و پرورش وظیفه هم ندارم، وظیفه من الان این است که برای آن طبقه مستضعف که کشته شدند، علیل شدند، تبعید شدند، به من مأموریت دادند برای آن‌ها کار کنم. لعنت بر من اگر مانع پیشرفت شما بشوم و لعنت بر کسی که درک ضرورت انقلاب را نکند و اینجا بماند برای اینکه لیسانس بشود. اینجا به خاطر طبقه مستضعف تشکیل شده است، امید این بوده است که شما به عنوان جوانان انقلابی و ویژگی‌های انقلاب را شبانه‌روز در اینجا تمرین کنید. حالا ببینید ما چقدر اشتباه کرده‌ایم. امید ما این بود که شما از خانواده‌هاتان که من هم یکی از آن‌ها هستم ببرید تا نتیجه تعلیمات ۲۵۰۰ ساله رژیم در شما بیشتر از این اثر نکند. ثانیاً آنچه را جامعه به عنوان معیار انقلابی قبول کرده است اینجا شما آن‌ها را تمرین کنید. امروز جامعه ما می‌گوید که من نمی‌خواهم دیگر یک جامعه مصرفی باشم. می‌خواهم مستقل باشم. استقلال که در مرزها نیست. استقلال در داخل است، استقلال در طرز تفکر است، گاندی وقتی که انگلیسی‌ها را از کشورش بیرون کرد مدت‌ها پا برهنه شد. گفتند چرا کفش نمی‌پوشی، گفت تا زمانی که هموطنان من همه کفش نپوشند من کفش نمی‌پوشم. تا همه مردم کفش‌هایی را که خودشان تولید می‌کنند پا نکنند من پا برهنه می‌گردم. در صورتی که گاندی رهبر انقلاب هند بود. اگر آن می‌خواست بگوید که ما انقلاب کردیم هر روز روزی یک بار حمام برویم و خیلی چیزها بخوریم، به خدا همه به او می‌دادند. اگر آن می‌گفت ما انقلاب کردیم که ماهی ۱۰۰۰ تومان پول بگیریم همه به او می‌دادند، با جان و دل هم می‌دادند. قسم نمی‌خواهد، خود شما هم می‌دانید که مردم این کار را می‌کردند. در تاریخ و در قرآن ثبت شده است که مردمی بودند و پیغمبری داشتند و آن پیغمبر به آن‌ها گفت «ان ربکم الأعلى» و آن‌ها را نجات داد از ظلم و جور و ستم و

آزادشان کرد؛ ولی آن‌ها بعد از کمی سختی نتوانستند آزادی را تحمل کنند. گفتند صد رحمت به آن فرعون که به ما عدس و لوبیا و پیاز می‌داد. این آزادی که باید در سایه آن علف خورد و زحمت کشید به درد ما نمی‌خورد. خوب درباره ما هم بعداً خواهند گفت و می‌گویند عده‌ای بودند و انقلاب کردند اما عرضه نداشتند، این انقلاب را به ثمر برسانند. به محض اینکه شاه رفت تازه اختلافشان شروع شد، تازه کارمندان آمدند گفتند که ما منتظر چنین روزی بودیم که به آنچه که می‌خواستیم برسیم. خوب چه می‌خواستید؟ می‌گویند هیچی رتبه‌های عقب مانده ما را بدهید. رژیم فلان فلان شده طاغوت نداده شما باید بدهید. این ثمره انقلاب است ۷۰ هزار نفر شهید شدند. چند صد هزار نفر علیل شدند که این آقای انقلابی رتبه ۹ اش بشود رتبه ۱۱، آقای رجایی هم ماشین پیکانش بشود بنز، آقای (آ) و آقای (ب) هم آنچه را که تا حالا نداشته، داشته باشد و اگر به او نداده‌اند بهش بدهند. البته یک مقدار هم انسان حق دارد و باید به حقش برسد.

رژیم گذشته دو تا اختلاف با ما داشت. یکی اینکه مقداری از حقوقمان را نمی‌داد و ناراضی بودیم و یکی اینکه نمی‌گذاشت حقوق دیگرمان را که پایمال می‌شود اصلاً مطرح کنیم. یعنی یک سری حقوقی را که خودش هم قبول داشت نمی‌داد و یک سری حقوق هم که ما حق داشتیم بخواهیم قبول نداشت، خوب حالا انقلاب کرده‌ایم بیایید بدهید. حرف درست است، حق است همه راست می‌گویند. ده سال است رتبه‌اش عقب افتاده است حالا حتماً باید بگیرد. اما برادران، انقلاب ما هنوز به این مرحله نرسیده است که رتبه‌های عقب مانده را بدهد، انقلاب هنوز در حال سرمایه‌گذاری است.

### 👉 چه کسی انقلابی است؟

خوب حالا که از انقلاب حرف می‌زنیم من به تو اعلام می‌کنم انقلابی‌ها در کرمان معلومند چه کسانی هستند، بروید از آن‌ها درس بگیرید. من اول کرمانی‌ها را نمی‌شناختم و اما امروز من واقعاً چهره‌ای را دیدم که هر کس هر کجا خواست بگوید

من انقلابی هستم، خودش را با او مقایسه کند. یک آقای است که صبح ساعت ۷ از خانه اش می آید بیرون و شب ساعت ۱۰ برمی گردد خانه. خوب گوش کنید. من امروز در برابر او از خودم خجالت می کشیدم. نهار با ما خورد، پرسیدم چرا رفت و نهار نخورد، گفت نهار دولت را نمی خورد. از خودش نهار می خورد. ما کجای کار هستیم، خودمان را با کی مقایسه می کنیم؟ ما داریم به انقلاب خدمت می کنیم اینطوری؟ من دست همه شما را صمیمانه می فشارم. من شغلم سیاسی است، همین الان که با شما صحبت می کنم، ممکن است دولت تغییر کند و من وزیر نباشم. اما کارم سیاسی هست. بیایید دقیقاً به خاطر این مردمی که با تمام وجود منتظرند که ما برایشان کاری بکنیم، خودمان را برای خدمت به آن ها آماده کنیم و گرنه اگر غیر از این هستیم اقلایک خدمت در حق آن ها بکنیم. فقط یک خدمت و آن اینکه برویم کنار و این همه مردم را بی خود امیدوارشان نکنیم و به آن ها بگوییم اگر شما امید داشتی که این ۶۰۰۰ معلم جدید بیایند افکار جامعه را عوض کنند. نه رجایی را، رجایی که کاره ای نیست ممکن است فردا باشد یا نباشد. امید نداشته باش. بگوییم آقای روستایی، آقای روشنفکر، آقای متعهد، اگر منتظر هستی که من معلم پیام فرهنگ انقلابی را در جامعه توسعه بدهم، من نیستم و بلد هم نیستم. این همه آدم هست یکی دیگر بیاید. اگر هم نیست هیچکس نیاید، لااقل مردم بیخودی منتظر نباشند. اگر شما معلم باشید نه تنها امروز در استخدام هستید بلکه از ۶ ماه پیش شما استخدام شده اید. اگر شما معلم باشید یعنی این جامعه شما را به عنوان معلم قبول می کند، اما اگر معلم نباشید شما را قبول نمی کند. این جامعه دیگر زیر بار زور نمی رود، من الان کاغذ به شما بدهم که شما دو سال دیگر معلم هستید هیچ فایده ای ندارد. آن کاغذ ارزش ندارد. اگر دو سال دیگر شما را به کلاس راه نمی دهند، همین حالا هم همینطور است. من عده ای از معلمان را می شناسم که آن ها را به کلاس راه نمی دهند و آن ها هر روز می روند مدرسه توی دفتر می نشینند. معیارهای جامعه را اگر تشخیص دادید و شناختید و به آن معیارها عادت کردید و شکل گرفتید نگران اینها

و اینطور چیزها نباشید. بلکه به شما قول می‌دهم که اگر از اینجا بروید آفریقا، می‌آیند به دنبالان التماس‌تان می‌کنند و شما را معلم خواهند کرد و اگر خدای نکرده روح انقلاب و روح جامعه را درک نکرده باشید کاغذ مختصری که هیچ، ۶ تا ۳- هم دنبال خودتان راه بیندازید، شما را باز هم به کلاس راه نمی‌دهند. معلمی که زوری نیست. همچنان که شاگردی هم زوری نیست. معلمی یک مقام پدری است و یک مقام انتخابی است، باید جامعه تشخیص بدهد نه رجایی، نه معزی، فقط جامعه؛ یعنی اگر جامعه دید که حاصل کار این تربیت معلم خوب است همه شما را با همه وجود جذب می‌کند و اگر ببیند خوب نیست به هر قیمتی که باشد نمی‌گذارد ما بیاییم سر کار. پسر خاله ما که نیست، پس همین حالا بیاییم حساب خودمان را برسیم و ببینیم می‌توانیم این جامعه را درک کنیم یا نه، آن وقت معلمش هم می‌توانیم بشویم، اما اگر نمی‌توانیم آن را درک کنیم، چرا خودمان را معطل کنیم. اگر من می‌گویم اینجا را می‌بندم به خاطر این است که من رسالت دارم که این حرف را می‌زنم اما شما باید دقیقاً در رابطه با خودتان این کار را بکنید، شما مگر آن ۱۲ سال که تحصیل کردید می‌دانستید چه کاره می‌شوید؟ بعد از ۱۲ سال به شما یک تکه کاغذ می‌دادند که این آقا ۱۲ سال تحصیل کرده است. حالا هم همینطور است. بعد از ۲ سال به شما یک تکه کاغذ می‌دهند که این آقا این مرکز تربیت را دیده است. اگر دانشکده‌ای این مرکز را و مقدار سوادش را قبول کرد، بقیه‌اش را هم قبول می‌کند. اما تعهداتی که حتماً شما معلم بشوید اصلاً تفکر درستی نیست. تفکر، تفکر طاغوتی است. تفکر، تفکر زورگویی است. این درست مثل این است که من بگویم حتماً بیایید به من قول بدهید که من ۶ ماه دیگر وزیر باشم، می‌گویند آقا این حرف‌ها چیه. اولاً تو هر چقدر عرضه داری هستی، ثانیاً هر چقدر از تو آدم بهتر و هر چقدر از تو عرضه دارتر (ببخشید که اینطوری می‌گویم) یا بی‌کله‌تر پیدا نشد، تو وزیری. اما همینقدر که آدمی پیدا شد که مشخصاتش با تو فرق کرد و صلاحیتش از تو بیشتر بود تو را بر می‌داریم او را به جای تو می‌گذاریم. زوری که نیست، مردم شاه را برداشتند چطور

نمی‌توانند یک معلم را بردارند. مردم قرارداد ۳۰ ساله را لغو کردند. چه طور نمی‌توانند قرارداد ۲ ساله را لغو کنند. دنبال آن اصلاً نروید، بروید به دنبال اینکه جامعه‌تان را بشناسید و این حرف را از من گوش کنید. این همه به شما التماس می‌کنیم به خاطر همین است، دقیقاً بدانید که دو سال دیگر شما معلم فرزندان ما خواهید بود. شما سرمایه‌هایی خواهید بود که ما برای شما سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. عمرمان را در راه شما دادیم. شما از همین حالا خیال می‌کنید ما برای شما جبهه‌گیری کردیم. اصلاً اینطور نیست ما تمام تابستان خوابمان نبرد تا شما بیایید، تا با شما مثل برادر باشیم هر چه داریم با هم بخوریم، هر جا هست بخوابیم، آنوقت شما می‌گویید آقا شما می‌خواهید ما نخوریم، اینکه به من ارتباط ندارد. بنده وسایل رفاهی می‌خواهم، تو می‌گویی توی جامعه مردم این راه هم ندارند، جهنم که ندارند. اگر راست می‌گویی چرا دانش‌سرای راهنمایی ۱۴۰۰ تومان می‌گیرند! ما نمی‌گوییم این حرف‌های شما است اما بدانید که باید عوض بشوید.

بدانید که آن‌ها ۱۴۰۰ تومان بی‌خود می‌گیرند و به آن‌ها این پول را بی‌خود می‌دادند. الان هم چون آن آقایان انقلابی‌اند ما نمی‌توانیم آن پول را از آن‌ها بگیریم و یا آن را قطع کنیم چون خیلی انقلابی‌اند. می‌دانید چرا؟ می‌گویند ما آقا از اول تعهد کردیم. قرارداد داریم، قرار گذاشتیم باید طبق قرارداد بدهید. به او می‌گوییم آقا مگر انقلاب نشده است. مگر تو نمی‌خواهی که ضوابط طاغوتی را در هم بریزی خوب این هم یکی‌اش. همین ۱۴۰۰ تومان که می‌گیری ضابطه طاغوتی است، بی‌خود تو می‌گیری، زائد است، بی‌خود به تو می‌دهند، به همه افراد جامعه اگر بخواهند بدهند این قدر نمی‌رسد. خیلی‌ها هستند که کمتر از این هم ندارند. می‌گویند به ما چه؟ شما بروید از آن‌هایی که پول دارند و یا زیاد دارند بگیرید بدهید به آن‌هایی که ندارند و یا کم دارند. درست همان حرفی است که ملت موسی به موسی می‌گفتند و در قرآن ثبت است. موسی می‌گفت بیایید برویم بجنگیم ظالم را بکشیم و ظلم را از بین ببریم. می‌گفتند «قالو یا موسی انال ن دخلها ابداً ما داموا فیها فذهب انت و ربک فقاتلانا انا ههنا قاعدون»

ما مادامی که آن‌ها هستند آنجا نمی‌آییم، تو برو به اتفاق پروردگارت با آن‌ها بجنگ ما اینجا هستیم؛ یعنی مثل همین حرف که برواز پولدارها بگیر بده به آن‌ها که پول ندارند. جریان این است و گر نه آن‌ها هم این ۱۴۰۰ تومان را بی خود می‌گیرند. من هم صبح به همه گفتم درست است که امروز اگر چه من از اینجا بروم آنچه را که شما می‌خواهید به شما ندادم؛ ولی آنچه را که شما باید بخواهید به شما معرفی کردم، برای همین کار هم آمده بودم. من اینجا آمده بودم که بگویم برادران ما دقیقاً به شما دلبندیم، پول بند نیستیم. ما نمی‌خواهیم به شما عزیزان پول بدهیم که در آینده برای ما کار کنید. هرگز این کار را نخواهیم کرد و ضمانت این حرف من هم لایحه‌ای است که اخیراً شورای انقلاب تصویب کرده است که هر کدام از شما دانشجویان مرکز تربیت معلم هر وقت نخواستید معلم بشوید، بروید؛ ما به هیچ وجه از شما پول نخواهیم گرفت. می‌گوییم بفرمایید بروید شما که نمی‌خواهید به این مردم خدمت کنید، زوری که نیست و هیچ زوری هم در کار نیست. اگر این جامعه هم شما را نمی‌خواهد معلم باشید، شما نباید خود را تحمیل کنید. بیایید آقایان این مدرکتان را بگیرید و تشریف ببرید. من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک / در دست من جز این سند پاره پاره نیست. من مدعیم که معلمی زوری نیست. شما را هم با پول به کلاس نمی‌بندیم.

ما دقیقاً فرهنگ انقلاب را می‌خواهیم، ما حاضریم به حرف شما گوش کنیم، همه این حرف‌ها را حاضریم گوش کنیم؛ اما هرگز این نیست که شما دستور بفرمایید ما بپذیریم. گفتید ما را در سالن فلان جا برای ورزش ببرید گو اینکه شنیدم آن را هم موافقت کرده‌اند، مسئله‌ای نیست باز تکرار می‌کنم همه این‌ها حقتان است. می‌خواهیم که فرهنگ انقلاب را تمرین کنیم و به همین جهت بود که اینجا را شبانه‌روزی کردیم. به این جهت ما کتاب نداریم. سؤال می‌کنید که چرا کتاب نداریم؟ برای اینکه ما آن شیوه فعلی را قبول نداریم، ما معتقدیم که باید دانشجو خودش تحقیق کند. تحقیق دانشجو می‌شود جزوه‌اش. نمره‌اش هم بر اساس تحقیق و جزوه‌اش خواهد بود. هنوز نرسیدیم که کتاب بنویسیم و هنوز داریم جواب می‌دهیم و می‌گوییم آقای انقلابی

تشریف ببرید کلاس، تا ما بیاییم بگوییم که آقا انقلاب چیست.

### ← اهمیت مراکز شبانه روزی

جزوه تدریس شکلش تغییر کرده است. شبانه روزی هستیم برای اینکه آن‌ها را که مدعی هستیم عمل کنیم و فکرمندان را تبلور بدهیم، کمتر بیرون می‌رویم برای اینکه ما محصول جامعه را دقیقاً آزمایش کرده‌ایم، محصول جامعه خودش را نشان داده است و بر ماست که فرهنگ انقلابی را در یک جامعه خود ساخته تمرین کنیم و بعد برویم آن‌ها را القا کنیم. الان اگر ما شب‌ها برویم خانه تحت تأثیر افکار ۵ نفر دیگر از اعضای خانواده قرار خواهیم گرفت. آن‌ها می‌خورند ما هم باید بخوریم، آن‌ها می‌پوشند ما هم باید بپوشیم، آن‌ها ماشین دارند ما هم باید سوار شویم. آن‌ها مصرف می‌کنند ما هم باید مصرف کنیم، آن‌ها تفکرات حاصل و باقیمانده از رژیم قبل را دارند ما هم باید داشته باشیم، ما آمدیم اینجا و اینجا می‌مانیم به خاطر اینکه دقیقاً مغزمان را از تلقینات سوء و پس مانده رژیم گذشته پاک کنیم و به یاری خدا و همت یکدیگر خود را بسازیم. ما آمده‌ایم اینجا تمرین کنیم و دروغ نگوییم، یعنی چه دروغ نگوییم؟ یعنی اگر من می‌گویم انقلابی هستم و دارای گذشت هستم؛ عملاً این گذشت را نشان بدهم، اگر می‌گویم کار عار نیست، لاقفل دو دفعه ظرف رفیقم را بشورم و عارم نیاید؛ یعنی اگر می‌گویم کار عار نیست، به این مستخدم یک روز بگویم که فردا صبح نیا من این محوطه را جارو می‌کنم، اگر می‌گویم کار عار نیست به این مستخدم بگویم اگر قرار است صندلی‌ها تمیز بشود و نظیف باشد، ما که سه نفریم یک گروه تشکیل می‌دهیم و خدمت به مستضعف می‌کنیم. می‌خواهیم کار بکنیم، تو یک هفته برو به مرخصی و به زندگی ات برس. حالا که حکومت اسلامی نمی‌تواند حقوق دو هزار تومان تو را اضافه کند و پنج هزار تومان کند؛ اقلات تو برو یک هفته تو خانه ات بخواب و استراحت کن، من اینجا را جارو می‌کنم. ما می‌خواهیم این‌ها را تمرین کنیم. این کار، کار آسانی نیست؛ نه تنها برای شما سخت است، برای من هم سخت است.

ما می‌خواهیم این کار را تمرین کنیم. این کارها مکانی برای تمرین کردن



می‌خواهد و آن هم به نظر من اینجاست. حق با شماست اشتباه کردیم، مصاحبه ما دکور بوده است؛ اما باز مایوس نمی‌شویم چون که ما با شما خودمان را دشمن نمی‌دانیم و موضع‌گیری هم نمی‌کنیم، آدم از آمریکا نمی‌توانیم بیاوریم. بالاخره اگر من وزیر پیزوری آشغال قراضه‌ای هستم مال همین جامعه هستم، شما اگر دانش‌آموزی هستید که هنوز دقیقاً معیارهای انقلابی را به جا نیاورده‌اید مال همین جامعه هستید. بالاخره این است که همه ما آن را می‌گوییم. بالاخره انقلاب به دست همه مردم شده است، هر کسی در آن سهمی داشته است، پس شما استخدام هم شده‌اید، اگر در خودتان شایستگی می‌بینید و هرگز استخدام نشده‌اید و نخواهید شد اگر جامعه شما را قبول نکند. ادامه تحصیل حق مسلم شماست؛ اما این مرکز برای خدمت به مستضعفین است که دایر کرده‌ایم. خواهش می‌کنم اگر کسی فکر می‌کند که ترقی فقط به لیسانس شدن است و نه خدمت در روستا خواهش می‌کنم فقط بخاطر خودش. چون این آدم تمام این دو سال را باید رنج ببرد فقط به خاطر خودش. شنبه از اینجا برود، چون اینجا را فقط برای خدمت به مستضعفین دایر کرده‌ایم. حاضریم همه چیزمان را برای آن بدهیم.

امیدوارم حرف‌هایی را که زدم مسئله خوابگاه را از ذهنتان بیرون کرده باشد. مسئله اختیاری بودن شبانه‌روزی را از ذهنتان بیرون کرده باشد، تعهد خدمت را گفتم، کمک هزینه را توضیح دادم، آزادی فعالیت‌های سیاسی حرف تازه‌ای نیست اینجا جایش نیست. شما معلم می‌شوید، شما محصل نمی‌شوید. هر کس می‌تواند یک عقیده‌ای داشته باشد؛ اما آن شخص معلم جمهوری اسلامی نمی‌تواند باشد، تکرار می‌کنم این مردم منتظرند که یک عده با اعتقاد به خدا و اسلام بیایند و معلمشان بشوند. خوب دقت کنید «لااکراه فی الدین» حتماً خوب دقت کنید. «فبشر عباد الذین یستمعون القول و یطیعون احسنه» این آیه‌های قرآن را من هم خوانده‌ام. اگر شما خواستید مهندس بشوید، هر قولی را قبول داشتید اشکالی نداشت، اگر می‌خواستید پزشک شوید شاید هر قولی را قبول داشتید اشکالی نداشت؛ اما قاضی غیرمسلمان در

حکومت اسلامی معنی ندارد، معلم غیر مسلمان در حکومت اسلامی بی معنی است. من اینجا را و جاهای نظیر اینجا را برای تبلیغات گروهی دایر نکرده‌ام؛ چنین وظیفه‌ای را مردم به من ندادند که شبانه‌روزی درست کنم، رخت خواب و خوراک، اعتراض اینها را گوش کنم که آقا بیاید از گروه خودش در اینجا دفاع کند! من چنین رسالتی را ندارم، داشتن عقیده آزاد است؛ ولی معلم شدن آزاد نیست.

### علم هم فلسفه خاص خود را دارد

این حرف را خوب گوش کنید، هر کسی هر مرامی که تشخیص می‌دهد خوب است که داشته باشد، اما من حق نمی‌دهم به این شخص که برود سر کلاس با آن مرام. اگرچه دبیر فیزیک و شیمی باشد. این راه هم خوب گوش کنید زیرا برای اینکه یک کم مطالعه دارم می‌دانید که فیزیک و شیمی و طبیعی، مبانی فلسفی دارند. بر حسب اینکه انسان با کدام مبانی فلسفی و با کدام جهان بینی بخواهد فیزیک را درس بدهد، فرق می‌کند امپریالیسم فیزیک را از دید صنعت کمپرادور می‌بیند؛ بنابراین به من مصرف باطری را یاد می‌دهد و نه باطری‌سازی را، ابزارشناسی به ما یاد می‌دهد نه ابزارسازی را. راستی چرا ابزارشناسی به ما یاد می‌دهد؛ برای اینکه بتوانیم آچار را برداریم و پیچ را سفت کنیم. این یک مبناي جهان بینی دارد، نه خیال کنید که یک ابزارشناسی است فقط، مکاتب دیگر هم همینطور.

اما در مورد شورا انشاءالله باز هم اگر خدا توفیقمان داد و توانستیم بینش خودمان را تصحیح کنیم و اگر توانستیم در عمل معلوم کنیم که آن مصاحبه اگر هم دکور بوده یک چیز غیر ممکن نیست، کسانی که خودشان را با این محیط نمی‌توانند تطبیق بدهند به خاطر مردم خودشان از اینجا بیرون بروند. بقیه خواهند بود و به آن دید در مورد شورا صحبت می‌کنیم.

در مورد شورا، دو نوع شورا وجود دارد. بر حسب اینکه اعضای شورا قدرشان را از چه کسی گرفته باشند، معنی آن فرق می‌کند. آنچه را آقای طالقانی - که من هیچوقت نمی‌دانم که چرا به فکرم خطور نمی‌کند که بگویم مرحوم طالقانی چون در حقیقت

ایشان زنده‌اند و من احساس می‌کنم که ایشان را همیشه زنده می‌بینم. به خاطر رابطه نزدیکی که با ایشان داشتم آنچه که آقای طالقانی در مورد شورا مطرح کردند در رابطه با شورا دقیقاً مربوط است به شورای شهر. دلیلش این است که منتخبین شورای شهر قدرتشان را از منتخبین می‌گیرند، یعنی چه؟ یعنی اگر امروز شورای شهر تشخیص بدهد که باید این خیابان را آسفالت کرد، پول نباشد مردم می‌دهند. اگر شورای شهر تشخیص داد که این فرماندار خوب نیست، مردم او را برمی‌دارند. اگر شورای شهر تشخیص بدهد که این طرف شهر باید خیابان کشید مردم هستند که تاکید می‌کنند. قدرت شورای شهر از طرف مردم است. بنابراین شورای شهر حق تصمیم‌گیری دارد، مسئولیت هم دارد در مقابل آن‌هایی که انتخابش کرده‌اند، اما نمی‌شود که در مدرسه یا اداره به این تعریف شوری درست کرد، علتش هم این است که تاروژی شما تشریف بیاورید در این مدرسه هیچ کدام تشریف نداشتید که در تصمیم‌گیری دخالت کنید و بگویید آقا شبانه‌روزی خوبه یا شبانه‌روزی بده، سیصد تومان کم است یا سیصد تومان زیاده، استخدام از اول خوبه یا از آخر خوبه. به عنوان اینکه مسئولید امروز که شما اینجا پیشرفت می‌کنید فرد خودتان را کسی صدا نمی‌کند. بلکه رئیس دانش‌سرا را صدا می‌کند و می‌گویند خیلی خوب است؛ شما با هم خوب زندگی می‌کنید. موقعی هم که بد می‌شود، باز فرد شما را صدا نمی‌کنند، چه موافق به هم ریختن باشید چه مخالف. آن رئیس دانش‌سرا را صدا می‌کنند. رئیس دانش‌سرا نمی‌تواند به من که ایشان را ابلاغ دادم بگوید که آقا با بچه‌ها شور کرده‌ایم به اینکه بگوییم رجایی غلط کرده است. خوب آقا چون نمی‌شود نمی‌شود. آنچه که شما شنیدید شورا در رابطه با شهر است، در رابطه با حزب است. حتی در شوروی هم هر کارگری حق ندارد در تصمیم‌گیری دخالت کند؛ نمی‌گویم که چه وضعی در کشور شوراها هست، هرگز. به جان همه ما، اگر برژنف بخواهد یک تصمیمی بگیرد نمی‌آید به افراد مملکت کشور شورا بگوید این کار را بکن یا نکن؛ یک اختیاری می‌دهند و بر اساس آن اختیارات عمل می‌کنند؛ اما این به آن معنی نیست که شما هیچ

نقشی در این دانش سرا، در این مرکز تربیت معلم نمی‌توانید داشته باشید. تنها مورد اختلاف ما و احیاناً شما، نمی‌دانم حالا همه‌تان این حرف را می‌زنید یا نه. مسئله تصمیم‌گیری، مسئله مدیریت است. مدیریت را کی باید دخالت کند که مسئولیت داشته باشد؟ آقای محترم اگر شما آمدید گفتید آقا از امشب به جای اینکه از ساعت ۸ شب بخوابیم تا بعد از نیمه شب، بیایند بگویند از ساعت ۱ بخواب تا ۳ نیمه شب، بچه‌ها مریض شوند جامعه از من قبول می‌کند که شورا تشخیص داده؟ چنین چیزی را نمی‌پذیرد، اگر شما آمدید تصمیم گرفتید و تا آخر دو سال تمام مدت دانش سرا را گذرانید؛ بدون اینکه هیچ تغییری کرده باشید مثل اینکه الان می‌گویند که مثلاً اجازه بدهید اختیاری هر که می‌خواهد برود خانه‌شان، برود. اگر آمدند چنین بلبشویی راه انداختند و هر کس هرطور که خواست زندگی کند، آخر سال کدام یک از شماها را صدا می‌کنند که آقا این سرمایه‌گذاری را چه کار کردی؟ چی ساختی؟ هیچ کدامتان را صدا نمی‌کنند. بنده را، آقای نصری و آقای نوری را صدا می‌کنند. کسی سراغ شما نمی‌آید؛ اما در آنچه که مربوط به مدرسه است، مربوط به مرکز تربیت معلم است، شما می‌توانید دخالت کنید. شما می‌توانید در کیفیت غذا، در مورد محدوده بودجه دخالت کنید. شما می‌توانید در کیفیت مصرف دخالت کنید، شما می‌توانید در این که جای مطالعه کجا باشد و کجا نباشد دخالت کنید، شما می‌توانید از اینکه در هفته دو شب فیلم باشد یا چهار شب فیلم باشد دخالت کنید، اینطور نیست؟ آقای نوری این‌ها را برایشان گفتید؟ یعنی آنچه را که در حد اجرا است و نمی‌توانید در حد سایر موارد دخالت کنید، می‌توانید پیشنهاد کنید. مردم جامعه هم اینطور دخالت می‌کنند، پیشنهاد می‌کنند، ادعا می‌کنند و می‌گویند به نظر ما رسید اگر این رئیس، این وزیر، این مدیرکل انجام نداده پیشنهاد اول، پیشنهاد دوم، پیشنهاد صدم. بابا، ما که کودتا نکردیم ما که با زور سر نیزه نیامدیم روی کار؛ اگر جامعه تشخیص داد این شیوه که ما داریم عمل می‌کنیم این پیشنهادهایی که شما دارید می‌کنید اجرا نمی‌کنیم؛ خوب ما را برمی‌دارند، یکی دیگر را می‌آورند. دقیقاً بدانید هیچ‌اصراری که

در این سمت ما بمانیم نداریم. خدا را شکر می‌کنیم که هر روزمان بارش سنگین‌تر از روز قبل است و دقیقاً تنها به خاطر آن چیزی که از شما می‌خواهیم تلاش می‌کنیم، هیچ چیز دیگر هم در جوارش نیست. حاضریم این را امتحان بدهیم به امید اینکه به شما هم خدا توفیق بدهد در مسئله‌ای که به آن می‌گویید انقلاب بیشتر مطالعه کنید و در عمل مبادا، مبادا اجازه بدهید انقلاب صدمه ببیند.

آخرش یک چیز کوچکی برایتان تعریف کنم: شنیدید که دو نفر یا سه نفر باهم مسابقه می‌دادند که اینها یک مثقال یا یک سیر جوهرلیمو بخورند و شکلک نسازند و می‌دانید که جوهرلیمو خیلی ترش و خوردنش خیلی سخت است. یکی از اینها گرفت و جوهرلیمو را انداخت تو دهنش گفت من که شکلک نمی‌سازم ولی در حال شکلک ساختن بوده و مرتب می‌گفت کوهیچ شکلک ساختم؟ اما خودش که قیافه خودش را نمی‌دید که چه وضعی داشت. حالا ما هم کارمان در مورد انقلاب همینطور است ولی می‌گوییم ما که نمی‌کنیم، چون نمی‌بینیم.

دوره دکتر مصدق کبریت یک قرانی، تمبر یک قرانی شده بود دو ریال. نفت را بسته بودند، هیچ کس از ما نفت نمی‌خرید، همین روس‌های فلان فلان شده ۱۳ خروار طلا به ما بدهکار بودند ندادند، ولی در زمان زاهدی دادند و از ما نفت می‌خریدند، همین روس‌ها. تاریخ مرده‌ها هم نیست، همه ما زنده بودیم. من بیچاره آن موقع ارتش بودم ماهی سیصد تومن حقوق می‌گرفتم، صد تومن قرضه ملی می‌دادند - مصدق از فشار اقتصادی می‌داد و می‌گفت صد تومن از حقوقت را بگیر، پنج سال دیگر صد و بیست و هفت هشت تومان بگیر. چهار درصد سود داشت، سودش ربع مرکب بود. آخر من نفتم را درآمد خودمان را ملی می‌دانستم، اما زمینه را برای کودتای آمریکایی فراهم می‌کردیم. به جان همه ما، در کودتای ۲۸ مرداد شخصی ندید یک آمریکایی شخصاً تیراندازی کند. هیچکس ندید همه می‌گفتند اهواز اینطور است، اهوازی‌ها می‌گفتند اصفهان اینطور است، می‌گفتند می‌گویند اردبیل اینطور است. همین ماها زمینه را آنچنان آماده کردیم که آمدند. می‌دانید

چطور شد؟ من آن موقع ارتش بودم در نیروی هوایی، بشکه بشکه روغن نباتی می‌آوردند. ماهی سه کیلو روغن نباتی به ما می‌دادند. مای بیچاره خیال می‌کردیم حالا خوب شده؛ چون که آن موقع از حقوق، صد تومن نسیه شده بود. حالانه تنها حقوق می‌دهند روغن نباتی هم می‌دهند. امروز می‌شود قضاوت کرد چه کسانی دکتر مصدق را به زانو درآوردند. آن روز نمی‌فهمیدیم آمریکایی‌ها لباس کهنه‌شان را می‌آوردند می‌دادند به ارتشی‌ها. من بیچاره از این کمربندهای ارتشی می‌بستم کیف می‌کردم. خیال می‌کردم حالا خوب شده، مصدق چه بود حقوق ما را نسیه کرده بود. شیلی را آمریکایی‌ها فروخته بودند، به جان خودم کامیون‌دارهای طبقه مستضعف، کامیوندارها ردیف ایستادند و گفتند ما بار نمی‌بریم. سالوادور آلنده سوسیالیسم بود منتها زمان می‌خواست. اعتصاب پشت اعتصاب؛ گفتند ما پیرو خط امام هستیم اما بار نمی‌برند؛ سالوادور آلنده که می‌رفت شیلی را نجات بدهد؛ اول بلایی که سرش آمد که دیدید قرآن می‌گوید از تاریخ درس بگیرید. من نمی‌دانم که آقا تحصن و اعتصاب کمر دولت را می‌شکند یا نه؛ ولی من این را می‌دانم که آنچه به شما نمی‌دهند خودشان هم بر نمی‌دارند. این را می‌دانم هرچه شما صرفه جویی کنید، برای این جامعه است، که از اینکه من و شما داریم، محرومند. امیدوارم ده سال دیگر برای این روزمان گریه نکنیم؛ زیرا که من به عنوان یکی از افرادی که در سال ۳۲ حضور داشتم خجالت می‌کشم از موقعیت آن روزهایم. تنها نبودم آن موقع هم خیال می‌کردم ده سال دیگر برای وطنمان افتخار باشیم، ده سال دیگر برای امروزمان سند باشیم که ما شایستگی این را داریم اگر ۷۰ هزار نفر خودشان را کشتند که ما به آزادی برسیم تا از این آزادی سوء استفاده نکنیم، موضع‌گیری نکردیم، برادری کردیم؛ همانطور که همه ما در خانواده‌هایمان از بزرگترها، برادر بزرگتر، خواهر بزرگتر، پدر و مادر حرف شنیدیم در حالی که اول با همه حرف‌هایشان مخالف بودیم. به ما می‌گفتند تو کوچه نرو حرفشان را گوش نمی‌کردیم. بعد شب می‌آمدیم و می‌دیدیم دست‌هایمان ترک ترک خورده، می‌گرفتند می‌زدند ما را، دادمان به آسمان می‌رفت.

خوب خیلی حرف‌های دیگر هست که من نمی‌خواهم مطرح کنم. امیدوارم که برادری و نصیحت را زورگویی و موضع‌گیری تلقی نکنید، امیدوارم که دقیقاً بدانیم کجا هستیم، برای چه هستیم، اگر اعلامیه پخش کردن آزاد شد بینیم کاغذ را برای چی مصرف می‌کنیم؛ اگر حرف زدن آزاد شد بینیم که بر علیه چه کسی داد می‌زنیم. نکنند خدای نکرده چند روزی بیشتر به این وضع نگذرد، آن وقت گروه دیگری بیایند که حتی حق حرف زدن را از ما بگیرند؛ کسانی فرصت داشتند تاریخ را مطالعه کنند می‌دانند که این نوع زندگی با این شکل برادری با هم زندگی کردن به این شکل که هر کسی جرأت نمی‌کند یک دینار پول به سهم خودش اضافه بکند، این در تاریخ بی‌نظیر است. مگر کسانی که مثل شب‌کور شب‌ها بیرون می‌آیند و هنوز به چپاولشان ادامه می‌دهند. امیدوارم به یاری شما و به یاری خدا به یاری آن‌هایی که یاورند و مدعی نیستند، بتوانیم آنچه را که آن شهدا، معلولین و آن شکنجه دیده‌ها به ما هدیه کرده‌اند قدرش را بدانیم و برادرانه به صورت افراد یک خانواده با هم زندگی کنیم.

انشاء الله والسلام علیکم ورحمة الله.

باید در سراسر ایران با پاکسازی آموزش و پرورش از آثار فرهنگ استعماری، محیطی به وجود آورید که اطفال ما را شیربچگانی که همیشه پشت جبهه مقاومت علیه آمریکا و صهیونیست و سایر چپاولگرهای شرق و غرب نشسته‌اند، تربیت کنید و مطمئن باشید که خمینی تا قطع ریشه‌های استعمار چپ و راست همسنگ شماست؛ و رسالت اسلامی هر فرد مسلمان تا مرگ ادامه دارد، چشم امیدم به شماست.  
و السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

روح الله الموسوی الخمینی

۳۰ بهمن ۱۳۵۷- پیام رادیو تلویزیونی به مسئولان آموزش و پرورش



دفتر نشر و تألیف مرکز

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

